

# علامه سید تاج‌الدین آوی در مقام ریاست نقیبان عراق در قرن هشتم

غلامرضا گلی زواره

## چکیده

علامه سید تاج‌الدین ابوالفضل محمد آوی در کوفه نشو و نما یافت و در حوزه این شهر، نجف اشرف و بغداد به تحصیل پرداخت. آوازه تلاش‌های فکری و فرهنگی او به دربار الجایتو رسید و به مقام نقیب النقبای سادات عتبات عراق و ایران منصوب گردید. سید آوی، موفق شد نه تنها سلطان محمد خدابنده را به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام راغب کند، بلکه مذهب تشیع را در تشکیلات مغولی، برای سالیان متمادی رسمی سازد.

تاریخ‌نویسان و شرح حال‌نویسان متعصب و افراطی، کوشیده‌اند در آثارشان علیه این سید جلیل‌القدر اتهاماتی واهی و ادعاهایی کذب را مطرح کنند؛ اما شواهد و مدارک بی‌شمار دیگری که مورخان منصف در آثارشان درج کرده‌اند، خلاف اینها را به اثبات می‌رساند. سرانجام، سید ابوالفضل محمد تاج‌الدین آوی با نقشه کارگزاران مغولی، که مذهب دیگری داشتند و در رأس آنان خواجه رشیدالدین، و همچنین حکم قاضی حنبلی‌ها، در ساحل دجله حوالی بغداد، همراه دو فرزندش به طرز فجیعی به شهادت رسید. بارگاه او در حفیره، از توابع شهر کوت عراق است.

**کلیدواژه‌ها:** تاج‌الدین آوی، علامه حلی، سلطان محمد خدابنده، نجف اشرف،

سعدالدین آوی، بغداد، آوه.

## خاستگاه رویش، بوستان علما و علویان

آبادی آوه یا آبه، حدود پنجاه کیلومتری غرب قم بر کرانه رودخانه‌ای فصلی به نام گاو‌ماسا، در کنار راه شوسه جعفرآباد به قم واقع شده است. این آبادی از نخستین مراکز تشیع و کانون‌های اصلی مهاجرت سادات حسینی به شمار می‌آید (مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ش، ج ۲، ص ۲۴۷).

در کتاب «حدودالعالم»، تألیف گردیده به سال ۳۷۲ قمری آمده است: «آوه، شهرکی انبوه، آبادان، بانعمت، بسیار خرم و برخوردار از هوای درست می‌باشد» (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲ش، ص ۱۴۲).

عبدالجلیل رازی قزوینی، از مشاهیر مورخان قرن ششم هجری، نوشته است:

اما شهر آبه، اگرچه شهری است به صورت کوچک [اما]، به حمدالله و منّه بقعه بزرگوار است از شعارِ مسلمانی و آثار شریعت مصطفوی و سنتِ علوی در جامع معمور کبیر و صغیر با جمعه و جماعات و ترتیب، عیدین، غدیر و عاشورا و برات و ختمات قرآن متواتر و مدرسه عزّالملکی و عرب شاهی معمور به آلت و عدّت، مدرسان باورع، مجالس علم و وعظ متواتر، مشاهد امامزادگان منور و مشتهر، علمای رفته و مانده همه متبحر و متدین (رازی قزوینی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۱۵).

رسول اکرم ﷺ فرمود:

لما ان عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ مَرَرْتُ بَارِضٍ بِيضَاءٍ كَافُورِيَّةٍ شَمَمْتُ مِنْهَا رَائِحَةً طَيِّبَةً فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ مَا هَذِهِ الْبَقْعَةُ؟ فَقَالَ: هَذِهِ بَقْعَةُ يُقَالُ لَهَا: آبَةُ عَرَضْتُ عَلَيْهَا وَلَا يَتَّكُ فُقَيْلَتُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيَخْلُقُ مِنْهَا رِجَالًا يَتَوَلَّوْنَكَ وَيَتَوَلَّوْنَ ذُرِّيَّتَكَ فَبَارِكِ اللَّهُ فِيهَا وَعَلَى أَهْلِهَا.

(ابن بابویه رازی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۰۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۷، ص ۲۲۸)

در شب معراج، نظرم به بقعه‌ای افتاد که سپید و نورانی بود. رایحه خوشی از آن استشمام کردم. از جبرئیل پرسیدم که این بقعه چیست؟ گفت: آن را آبه گویند.

رسالت تو و ولایت اهل بیت را بر آن عرضه کردند، پذیرفت. خداوند متعال، افرادی را از این آبادی بیافریند که در پیروی از تو و ذریهات پایدارند. مبارک باد بر آن ناحیه و اهلس، این مودت و ولایت شما خاندان.

شیخ صدوق نیز نقل کرده است: «امام هادی علیه السلام فرموده‌اند: اهل قم و آبه، آمرزیده شده‌اند و مزار جدم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را [در خراسان] زیارت می‌کنند». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۲، ص ۳۸؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۲۲، حرّ عاملی، ۱۳۹۱ق، ص ۵۵۸)

آوه طی قرون چهارم تا هفتم هجری، حدود چهل پارچه آبادی داشته است؛ اما با تهاجم خونین مغولان، دچار ویرانی، تاراج و کشتاری موحش گردید. پس از این ضایعه اسفبار، آوه رونق دوباره یافت. مسکوکاتی در برخی نقاط ایران و عراق کشف شده که برخی از آنها در نیمه قرن هشتم هجری در آبه ضرب گردیده است. (آشپور، ص ۱۳۵؛ مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ش، ج ۲، ص ۲۴۷)

از آوه، رجال، مشاهیر، علمای نامدار و کارگزارانی عالی مقام برخاسته‌اند؛ مانند ابوسعید منصور بن حسین رازی آبی، فقیه، ادیب و مورّخ اوایل قرن پنجم هجری، ملقب به وزیرکبیر وزین الکفاه که در ری به وزارت ابوطالب مجدالدوله دیلمی رسید؛ برادرش رضی الدین آبی (سید جلیل‌القدر) که عدیل و صدیق سید بن طاووس بوده است؛ سید تاج‌الدین افسطی از معاصران علامه حلّی؛ شیخ‌زین‌الدین ابومحمدحسن، معروف به فاضل آوی، از فقهای قرن هفتم هجری و از شاگردان محقق حلّی که کتاب «کشف‌الرموز» خود را در شرح «مختصرالنافع» استادش تألیف کرد؛ نصیرالدین ابوالمحاسن سعدالملک آبی، از کارگزاران دربار سلجوقیان؛ قاضی تاج‌الدین علی حسینی آوی، از علمای طراز اول قرن ششم هجری که در منصب قضاوت به داوری و رسیدگی به امور شرعی و حقوقی شیعیان ایران و عراق مشغول بود؛ رضی‌الدین محمد آوی (متوفی ۶۵۴ق)، از محدثان و فقهای شیعه در قرن هفتم هجری که پدر و نیاکانش، از مشایخ نامدار اجازات فقهی و روایی بوده‌اند؛ فرزندش کمال‌الدین مرتضی از علمای ناموری است که محقق حلّی و خواجه‌نصیرالدین طوسی از وی

روایت کرده‌اند؛ سعدالدین محمد آوی که در دستگاه مغولان به مقام وزارت رسید و در تعظیم و تکریم علما، سادات و شیعیان کوشا بود. علامه حلی، رساله سعديه را برایش تألیف کرد و در مقدمه‌اش، مقامات علمی و کمالاتش را ستود. مولانه نظام‌الدین محمد بن حسین نیشابوری قمی نیز کتاب شرح مجسطی را به نامش نوشت و در دیباچه‌اش، او را امام‌المفسرین و از متبحرین در ادبیات و معارف دینی خواند. (قمی، ۱۳۶۳ش، ص ۹۴؛ دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۶ و ۷؛ فیض، ۱۳۴۹ش، ج ۱، ص ۳۶۵؛ مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ش، ج ۱، ص ۷۱ و ۲، ص ۲۲۷؛ قمی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۵۵)

آوه تا چندی قبل، سیمایی روستایی داشت؛ اما در تقسیمات جدید کشوری، به عنوان مرکز دهستان بخش مرکزی شهرستان ساوه از توابع استان مرکزی، به صورت کانونی شهری درآمد و از سال ۱۳۸۱ شمسی، توسط شهرداری اداره می‌شود. این دیار در ۱۳۹۵ شمسی، ۳۹۰۶ نفر سکنه داشته است (دانشنامه ویکی پدیا، سایت ویکی شیعه، سایت مرکز آمار ایران). برخی مورخان، آوه را با آوج از توابع بوئین‌زهرا در قزوین، یکی گرفته‌اند.

### سلسله‌نسب و خاندان نامدار

نسب سیدمحمد آوی، معروف به تاج‌الدین، از طریق ذیل به حضرت امام سجاد علیه السلام می‌رسد: محمد فرزند مجدالدین حسین فرزند علی فرزند زید فرزند داعی فرزند زید فرزند علی فرزند حسین فرزند حسن التج فرزند ابوالحسن علی فرزند ابومحمد نقیب‌الرئیس فرزند علی فرزند علی‌الشاعر - معروف به حوری - فرزند ابوالحسن الافطس فرزند علی اصغر فرزند امام علی بن الحسین علیه السلام (ابن عنبه، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۲ و ۳۱۳).

خاندان این سید جلیل‌القدر، به لحاظ شرافت نسبی، منزلت علمی، فداکاری و اهتمام در ترویج معارف قرآن و عترت، جایگاه والایی دارند. دانشمندان پراوازه‌ای از میان آنان برخاسته‌اند و برخی از آنان، افزون بر کمالات علمی و معنوی به مقام وزارت

نیز رسیده‌اند. عده کثیری از ایشان، سازمان نقابت سادات عتبات عراق را عهده‌دار بوده‌اند. (امینی، بی‌تا، ص ۱۱۷)

سرسلله این خاندان، علی اصغر فرزند امام سجاد علیه السلام است که رجال‌نگاران و علمای نسابه در آثار خود از فضایل و مناقبش سخن گفته‌اند. او که کنیه ابوالحسن دارد، از طریق پسرش حسن افطس، صاحب اعقابی گردید. افطس در قیامی که علیه منصور دوانیقی صورت گرفت، از خود دلاوری تحسین‌برانگیزی بروز داد. (قمی، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ بخاری، ۱۳۸۱ ق، ص ۷۷)

### هجرتی بابرکت

علی حوری، منسوب به آبادی حور است و آن، دیاری از توابع دجیل در عراق است. دجیل، مصغر دجله و نهری است که از دجله منشعب می‌شود و منطقه‌ای را که بین سامرا و بغداد واقع شده است، مشروب می‌کند. (برقی قمی، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۰)

علی حوری، که از ذوق ادبی، فصاحت و بلاغت برخوردار بود، در سرزمین عراق علیه موسی هادی، خلیفه وقت عباسی، قیام کرد و از آنجاکه زورگویی‌های این حاکم جفاگستر را برنتافت، توسط کارگزاران حکومت دستگیر شد و زیر ضربات تازیانه مأموران امنیتی، مجروح و مضروب گردید. اگرچه او پس از مدتی سلامت خود را بازیافت، سال ۱۷۱ هجری، هارون الرشید وی را مسموم کرد و به شهادت رسانید. در این زمان، همسرش از این امامزاده شهید به کودکی آبستن بود که وقتی به دنیا آمد، به نام والدش، علی نامیده شد. علی بن علی حوری نیز فرزندی به نام محمد داشت که عازم طبرستان شد و به مؤسس دولت علویان در این منطقه، که حسن بن زید داعی کبیر نام داشت، پیوست و سرانجام، در همان نواحی به فیض شهادت نایل آمد. دو پسرش ابراهیم و علی، شبانه و مخفیانه از آمل بیرون آمدند و راهی عراق عجم (اراک) شدند و در آبه (آوه) سکنا گزیدند که اولاد و احفادشان تا قرن یازدهم هجری در این آبادی و قم دارای آثاری بوده‌اند. (فیض، ۱۳۳۰ ش، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۹۱)

## روایت رویش

سیدعلی، جد سیدمحمد آوی و همچنین پدر او، سیدمجدالدین حسینی، مدتی در قم و ری مشغول فعالیت‌های آموزشی و ارشادی بودند؛ اما هنگامی که نقابت سادات و علویان ساکن در عتبات عراق را عهده‌دار شدند، به عراق عرب کوچ کردند و در کوفه اقامت گزیدند. سیدحسین در نیمه قرن هفتم هجری، صاحب فرزندی شد که او را محمد نامید، کنیه‌اش ابوالفضل بود و چون بعدها در عرصه‌های فکری، علمی و فرهنگی بر افتخارات جهان تشیع افزود، به تاج‌الدین موسوم گردید و چون در معارف قرآن و عترت توانایی‌هایی به دست آورد، لقب علامه را به خود اختصاص داد.

والدش، به رغم اشتغالات گوناگون برای پرورش این نهال نورسته، گام‌های مفید و مؤثری برداشت و زمینه‌هایی را فراهم ساخت تا این طفل عزیزش، ضمن روی آوردن به دانش‌اندوزی، روزنه‌های دل و ذهن را به سوی گلستان ارزش‌های معنوی و اقتصادی بگشاید و روح و روان خود را از رایحه باصفای باورهای اعتقادی و خصال پسندیده، با طراوت سازد. به این ترتیب، سیدمحمد از تعالیم، مراقبت‌ها و راهنمایی‌های مرشد مشفق و فرزانه‌ای چون سیدمجدالحسین برخوردار گردید. او در پرتو چراغ فروزانی که پدرش فرارویش نهاد، مشتاقانه می‌رفت تا دورترین ستاره اقبال خاندانش را زیر قدم‌های سمند تیزتک همت والای خویش قرار دهد. به این ترتیب، ابوالفضل آوی نشو و نمایی نورانی و نویددهنده را برای خود رقم زد (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰ش، ص ۱۰۲؛ فرهنگی منفرد، ۱۳۷۷ش، ص ۳۰؛ نعیمی، ۱۳۵۸ش، ج ۲، ص ۱۴۵).

## صعود به سوی قله‌های کمالات

سیدمحمد نوجوان، مقدمات ادبی، دینی و اخلاقی را در محضر پدر پارسا و دانشورش فراگرفت و چون خانواده‌اش در کوفه ساکن بودند، وی در حوزه این شهر پایه‌های علمی و فکری خویش را استوار ساخت. معارفی که سید آوی در مدارس دینی کوفه نزد مدرسان وقت آموخت، یا برگرفته از آموزه‌های اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بود یا به نحوی

تبیین‌کننده مبانی اعتقادی تشیع اثنا عشری به شمار می‌رفت. وی پس از دانش‌اندوزی در این حوزه، به نجف اشرف رفت و در آنجا تحصیلاتش را در معارف منقول، از جمله فقه، حدیث و رجال پی گرفت و برای تکمیل آموخته‌هایش راهی بغداد شد.

هنگامی که این بزرگوار به بغداد رفت، حوزه این شهر بر اثر تهاجم مغولان و خسارت سنگینی که متحمل شده بود، مشغول بازسازی، احیا و دایر کردن برخی کانون‌های آموزشی و تربیتی خود بود و اگرچه این حوزه در عرصه حدیث، رجال و دیگر معارف منقول شیعه، اهمیت خود را از دست داده و مکتب فقهی آن رو به افول بود، در علوم قرآنی، تفسیر و کلام اسلامی، هسته‌های پرجنب و جوشی داشت. سیدابوالفضل آوی در محفل استادان حوزه بغداد، شیوه‌های تفسیری را آموخت و در موضوعات کلامی نیز با افکار متکلمان نامدار تشیع آشنا شد و در این زمینه، مهارت‌هایی به دست آورد. روش کلامی در آن ایام، اصلاح استدلال‌های عقلی متکلمان پیشین و روی آوردن به شیوه‌هایی میان استدلال و توضیحات متکی بر آیات و روایات معتبر بوده است. سید تاج‌الدین در همان دوران تحصیل، هنگام روبه‌رویی با اشاعره و حنبلی‌ها و همچنین در مناظره‌های کلامی با دیگر پیروان فرق اسلامی و موقع وعظ و خطابه، ترکیبی از مبانی عقلی و نقلی را به کار می‌گرفت و بر جدال احسن تأکید داشت. (ملک‌مکان، ۱۳۸۹ش، ص ۱۳۳؛ سید کباری، ۱۳۷۸ش، ص ۱۹۸؛ کرین، ۱۳۷۱ش، ص ۱۹۵ و ۱۹۶)

اگرچه مورخان و شرح‌حال‌نگاران، درباره استادان سید محمد آوی در حوزه‌های عراق عرب سکوت کرده‌اند، قرائن و شواهدی هست که او در حوزه بغداد، از محضر خواجه نصیر طوسی در حکمت، کلام و اخلاق بهره برده و از تجاربش در امور کشورداری، دبیری و دیوان‌رسایل و انشا استفاده کرده. در همین حوزه، وی با بزرگانی چون علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق)، ابن میثم بحرانی (متولد ۶۳۶ق)، قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ق)، سیدرکن‌الدین استرآبادی (۶۴۰-۷۱۵ق)، کمال‌الدین ابن فوطی بغدادی،

که از شاگردان خواجه طوس بوده‌اند، انس و الفت برقرار کرد. از بین این بزرگان، وی با فخرالمحققین فرزند علامه حلی روابط دوستانه افزون‌تری داشت و بعدها که در دستگاه مغولان نفوذ و اعتباری به دست آورد، به کمک این دانشمند بلندپایه جهان تشیع، به تجدید بنای مذهب تشیع و گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام میان تشکیلات اداری امپراتوری صحرانوردان پرداخت. همچنین سید آوی موفق گردید تا با سید ابن طاووس آشنا شود و از توانایی‌های علمی و فکری وی، در اداره امور سادات بهره گیرد. وی در دانش نسب‌شناسی نیز آگاهی‌های این استاد عزیزش را چراغ راه خویش قرار داد. (مدرسی زنجانی، ۱۳۶۳ ش، ص ۴۰-۴۶؛ مدرس رضوی، ۱۳۵۴ ش، ص ۲۳۹-۲۶۱؛ صلواتی، ۱۳۹۰ ش، ص ۱۸-۱۹؛ الخلیلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۵۲-۵۳؛ بابایی، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۶۳؛ گلی‌زواره، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۶۵-۱۶۶)

### بر منبر و عظم و خطابه

سید محمد آوی، پس از آنکه در معقول و منقول، و فروع و اصول به مدارجی دست یافت و در فقه، حدیث، کلام، حکمت، تفسیر قرآن و مبانی اخلاق نظری تبخّر پیدا کرد، تصمیم گرفت از طریق موعظه و سخنرانی در سنگر مسجد و محراب، به دفاع از ارزش‌های الهی، اعتقادات تشیع، ارشاد مؤمنان و ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام بپردازد. نصایح وی، آمیخته به نکته‌های حکمت‌آمیز بود و در قرآن و حدیث ریشه داشت. بیاناتش دل‌ها و ذهن‌ها را از خواب غفلت بیدار می‌کرد و شنوندگان را تنبه می‌داد. از آنجا که خطابه‌های این عالم عابد از پشتوانه‌های علمی و معنوی برخوردار بود و مباحث و موضوعات اعتقادی، اخلاقی و تاریخی را با لسانی رسا و فصیح و شیوه‌ای جذاب مطرح می‌کرد، به مخاطبانش حرارت ایمان، گرمی تقوا و نشاطی روحانی می‌بخشید. او که به موازات تحصیلات حوزوی، فضایل و مکارم اخلاقی را در وجود خویش شکوفا ساخته بود، این مسیر تبلیغی و ارشادی را با نوعی فداکاری برگزید؛ زیرا با وجود آن مقامات علمی و نفوذ اجتماعی و اقتداری که بر اثر دانش و تقوا به دست آورده بود، احساس وظیفه کرد که در سنگر مسجد و محراب بر فراز منبر برود



و از رهگذر اندرزهایی ارزنده و آموزنده، تحولی در زندگی فردی، روابط اجتماعی و جذب و دفع‌های مردم پدید آورد. از این رو، در مدارک و منابعی که از این شخصیت شیعی و سید و الامقام یاد کرده‌اند، بر این واقعیت تأکید شده است که سید آوی در آغاز امر، واعظی فصیح و خطیبی بلیغ بود. (جلالی عزیزیان، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۶۵؛ فیض، ج ۲، ص ۳۹۷، گلی‌زواره، ۱۳۹۶ ش، ص ۱۱۳)

سیدجمال‌الدین احمد حسینی، معروف به ابن عنبه (متوفی ۸۳۹ق) می‌نویسد: «این سید جلیل‌القدر، قبل از آنکه به مقام نقیب‌النقبایی در دستگاه مغولان برسد، روزگار را با مواعظ نیکو و نصایح آموزنده می‌گذرانید». (ابن عنبه، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۳)

### در مقام مناظره با پیروان فرق

عرصه دیگری که سیدابوالفضل محمد آوی در آن خوش درخشید و کارنامه فرهنگی و فکری او را درخشان ساخت، مناظراتی است که وی با پیروان فرق و مذاهب اسلامی و دیگر نحله‌ها داشت. در این گفت‌وگوهای متکی بر جدال‌های نیکو، منطقی و مستندات معتبر، او به مدد تبحر علمی، احاطه بر منابع تفسیری، روایی و کلامی، موضوع‌شناسی و استدلال‌های قوی، مخالفان را متقاعد می‌ساخت و آنان را به عقب‌نشینی از مواضعی که آمیخته به تعصب‌های جاهلان، خرافات و برخی پندارهای موهوم بود، وامی‌داشت. عده‌ای که با تصورات غلط و برخی تخیلات به محضرش می‌آمدند، با ایشان درباره مبانی اعتقادی شیعیان و تعالیم نورانی و سنت و سیره اهل بیت علیهم‌السلام به گفت‌وگو می‌پرداختند و مخالفت‌ها، شبهات و نقدهای خود را با صراحت و عاری از هرگونه واهمه‌ای بیان می‌کردند. آن عالم فروتن با نوعی وسعت نظر و سعه صدر، که با دل‌سوزی و شفقت توأم بود، به گفته‌های این‌گونه افراد بادقت گوش می‌داد و ایرادها و ابهاماتی را که برای‌شان مطرح بود، تجزیه و تحلیلی موشکافانه می‌کرد و با تاسی به ائمه هدی علیهم‌السلام آنان را متوجه خطاها، انحرافات و بدعت‌هایی که گرفتارش شده بودند، می‌ساخت. آن‌گاه حقایق پیراسته از او هام

و تعصبات افراطی را درباره معارف مذهب اهل بیت علیهم السلام برای شان تبیین می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که اگر طرف مناظره به اعتقاداتها و باورهای تشیع تمایلی نشان نمی‌داد، دست‌کم از لجاجت و عنادورزی درباره پیروان این مذهب دست برمی‌داشت و از آن پس، شیوه‌ای ملایم و معتدل را در پیش می‌گرفت.

در منابع رجالی و تاریخی، تصریح شده است که سیدمحمد آوی در مناظراتی که در حضور ایلخانان مغولی میان علمای اهل سنت و مشاهیر شیعه صورت می‌گرفت، چنان از خود تبهر و توانایی نشان داد که مورد توجه و عنایت فرمانروای وقت قرار گرفت؛ تاجایی که حاکم، مقام اشراف ممالک تحت قلمروش را به وی اعطا کرد و او را از مقربان مجلس انس امپراتوری مغولی برگزید. (دائرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۶)

استواری این سید عالی‌قدر آوی در التزام عملی و نظری به مبانی اعتقادی و شرعی شیعه که با نوعی پایداری و شجاعت توأم بود، متأسفانه نزد برخی مورخان، به نوعی تعصب درباره مذهب اهل بیت علیهم السلام تعبیر شده است. این تصورات نادرست، در واقع نوعی جفا در حق این عالم پرهیزگار است. ابن خلدون می‌گوید: «سلطان محمد خدابنده، در اثر مصاحبت برخی رافضیان (سیدابوالفضل محمد آوی)، عقاید فاسدی پیدا کرد». (ابن خلدون، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۵۴۹)

دکتر کامل مصطفی شیبی مصری، اگرچه در آثارش می‌کوشد که از پیش‌داوری‌ها و نگرش‌های تعصب‌آلود و افراطی اجتناب ورزد، درباره این عالم شیعی، بی‌انصافی می‌کند و می‌نویسد:

سعدالدین آوی وزیر، سیدمحمد آوی را در برابر نظام‌الدین شافعی که فقیهی متکلم بود، علم کرد. این سید که از منتقدان سیاسی و در عین حال یک روحانی متعصب در تشیع بود، در حمله به مذاهب دیگر پافشاری می‌کرد؛ تا آنجا که حتی امرای مغول را به پذیرش این مذهب مجبور می‌کرد و با این کار، خشم آنان را برمی‌انگیخت. (شیبی، ۱۳۷۴ ش، ص ۷۸-۷۹)

چنین ادعاهایی با واقعیت‌های تاریخ سازگاری ندارد. افزون بر اینکه امپراتور مغولی

آنقدر ضعیف نبود که با اجبار روحانی شیعه‌ای تغییر مذهب بدهد. همچنین این‌گونه اظهار نظرها با سیره عملی و روش ترویجی این دانشمند مطابقت ندارد؛ بلکه استواری منطق و برهان قوی او بود که کارگر شد.

### نقابت نقبای عتبات عراق

دامنه تلاش‌های ارشادی و کلامی سیدابوالفضل آوی، به تشکیلات اداری حکمرانان مغولی گسترش یافت و سرانجام، وی با راهنمایی خواجه‌سعدالدین محمد آوی - وزیر وقت ایلخانان - که کارگزاری باکفایت و دانشور بود، به دربار الجایتو احضار شد و بعد از مذاکرات لازم، نقابت نقبای سادات عتبات عراق و برخی نقاط ایران، به عهده باکفایت سید آوی تفویض گردید. (ابن‌عنه، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۳، قمی، ج ۲، ص ۱۶۰)

بنابراین، این بزرگوار در مقام نقیب عام ولایت و رئیس تمام نقبای نواحی تحت قلمرو دولت مقتدر مغولی، در رأس عالی‌ترین نهاد نقابت قرار گرفت. اعطای این مقام به او، مبین آن است که سید آوی، افزون بر مقام فقاها و اجتهاد و توانایی‌های علمی و ادبی، از دانش انساب، منابع، قواعد و رموز آن آگاهی‌های کافی داشت. همچنین از چگونگی روابط با کارگزاران عالی‌رتبه، مصالحه، میانجیگری، محاسبات و مانند آنها مطلع بود و در قضاوت و داوری میان اقشار گوناگون، فنون کشف حقایق و مسائل مربوط به حقوق افراد از دیدگاه فقه اسلامی، امور حسبه و نظایر آن، توانایی‌ها و تجارب لازم را به دست آورده بود و شجاعت، صلابت و اقتدار لازم را برای رؤیاری با زورگویان، مجرمان و خطاکاران داشت.

پس از آنکه الجایتو (سلطان محمد خدابنده) فرمان نقابت را درباره ایشان صادر کرد، وی در قدم نخست، نهاد دیوان نقابت را سامان بخشید، قائم‌مقامی برای خود تعیین کرد، دستیارانی برای خویش برگزید و واسطه‌ای امین و مورد وثوق مشخص کرد تا در انتقال فرمان‌ها، پیام‌ها و ارتباط با نقبای نواحی گوناگون، در مقام وکیل و نماینده‌اش به درستی و با دقت عمل کند. سیدمحمد که از این پس لقب نقیب‌النقبا

را داشت، حاجبانی در اختیار گرفت که برنامه‌ها، ملاقات‌ها، ساعت‌های رفت‌وآمد و برنامه‌های روزانه‌اش را برنامه‌ریزی و تنظیم می‌کردند. کاتبش، امور دبیری، دفتری، نگارش و مکاتبات و همچنین تحریر احکام نقبای نقاط گوناگون را عهده‌دار بود. وی برای حفاظت، ثبت و احیاناً حواله کردن دارایی‌های دیوان نقابت، خزانی را منصوب و مشغول به کار کرد. سید آوی، ناظران و نمایندگان را موظف کرد تا به شهرهای دیگر بروند و روند فعالیت‌های نقبای نواحی تحت قلمرو را ارزیابی و بررسی کنند و در این باره به وی گزارش‌های جامع و کاملی ارائه دهند.

سیدمحمد تاج‌الدین در این مقام، رابطه مستقیمی با فرمانروای وقت مغولی و صدر اعظم او داشت و در مراسم رسمی، بار و عام خاص و ملاقات‌های ویژه سلطان محمد خدابنده حضور می‌یافت. هنگام مسافرتش، امیران و افراد صاحب‌نفوذ در دسته‌های منظمی به تکریمش مبادرت می‌ورزید. هر روز، صبح و شام در منزل و محل استقرارش، طبل‌ها به صدا درمی‌آمد و چنان حشمت و عزتی به دست آورد که همراه اردوهای فرمانروا حرکت می‌کرد. ایلخان مغولی، طی حکمی تصریح و تأکید نمود که تمام کارگزاران دولت در مرکز و توابع، لازم است منزلت و حدود اختیارات این شخصیت را مراعات کنند.

تمرکز قدرت معنوی، اجتماعی و سیاسی علویان عتبات عراق و دیگر نواحی در شخص سیدتاج‌الدین محمد، در مقام نقیب تمام نقبای سادات، اقتدار، عزت و شرافت خاصی را برای وی، خاندان و متعلقانش به ارمغان آورد و او از طریق چنین منزلتی، صلابت فوق‌العاده‌ای را برای خود رقم زد که جز شخص امپراتور مغولی و صدر اعظمش، هیچ مقامی یارای برابری با موقعیت و نفوذ سیاسی اجتماعی وی را نداشت. البته این علو مقام و منصب عالی‌رتبه، پیامدها، حواشی و عوارضی را به دنبال آورد و شعله‌های حسادت تنگ‌نظران خفاش‌صفت را برافروخت و این روند آمیخته به سعایت، عناد و خصومت، رنج‌ها و مصائب فرساینده‌ای را بر این سید جلیل‌القدر

تحمیل کرد. عده‌ای با مطرح کردن برخی اتهامات واهی و شایعات کذب و بی‌اساس، درصدد بودند این فروزندگی و درخشندگی را دچار ابرهای تیره و توفان‌های مخرب‌ی سازند و سرانجام، دشمنان بعد از ترور شخصیت او، تا از میان بردن وی، فرزندان و حامیان‌ش پیش رفتند. (ماوردی، بی‌تا، ص ۹۶-۹۷؛ کمونه حسینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۱۱؛ بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۲۲-۷۲۳؛ رضایی، ۱۳۸۴ش، ص ۶۰-۶۲؛ خالقی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۱۰ و ۱۹۴؛ فیض، ۱۳۳۰ش، ج ۲، ص ۳۹۷؛ دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۶)

### تابش خورشید تشیع در دستگاه ایلخانان

سید آوی در سمتی که بر عهده‌اش بود، افزون بر اینکه بر امور خدماتی، رفاهی، تربیتی و فرهنگی سادات و علویان عتبات عراق و قلمروهای دیگر نظارت داشت و اوقاف را در سطحی وسیع اداره می‌کرد، به دفاع از حقوق و منافع طالبیان و شیعیان در تشکیلات اداری و دیوانی می‌پرداخت و ضمن این تلاش‌ها به فعالیت‌های ارشادی میان کارگزاران عالی‌رتبه مغولی اهتمام می‌ورزید. الجایتو، رفته‌رفته چنان از دیدگاه‌ها و تعالیم وی اثر پذیرفت که تصمیم گرفت بر اساس موازین و مبانی اعتقادی و شرعی مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، تحولاتی در نظام اداری، مالی، حقوقی و قضایی دولت ایلخانی پدید آورد. او حتی حاضر شد برای عملی ساختن دیدگاه‌های سیدتاج‌الدین حسینی آوی و دیگر علمای شیعه، لشکرکشی‌هایی انجام دهد و مخالفان شیعه را که اهل عناد و نیرنگ بودند، سرکوب کند. سرانجام، در تمام نواحی تحت سیطره مغولان، مذهب رسمی، تشیع اعلام گردید و حتی خود سلطان به این مذهب تشرف یافت. تحولات امیدوارکننده جدید، باعث شد سید آوی، حامیان و کارگزارانش در فضای مساعدتر و امن‌تری به ترویج، تقویت و نشر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام پردازند. (اشپولر، ۲۴۶؛ فرهانی، ۱۳۷۷ش، ص ۵۱؛ فیض، ۱۳۳۰ش، ج ۲، ص ۴۰۳)

## ریشه‌های رشد

رشد و گسترش تشیع در دستگاه مغولی، آن‌هم با این سرعت، به ماجرای بر می‌گردد که به اجمال به آن اشاره می‌شود.

الجایتو که سنی مذهب بود، در یک مجلسی همسر مورد علاقه‌اش را به سه طلاق، مطلقه ساخت؛ اما پس از مدتی از این تصمیمش پشیمان شد و در جست‌وجوی راهکاری بود تا بتواند به زندگی مشترک با او ادامه بدهد. علمای حنبلی گفتند:

رجوع به همسر مطلقه ممکن نخواهد بود، مگر اینکه آن زن به عقد ازدواج محلی درآید. پادشاه به این موضوع رضایت نمی‌داد و با آشفتگی خاطر در پی یافتن راهی بود. در این هنگام، سید آوی از وضع پیش‌آمده حُسن استفاده را برد و خطاب به سلطان محمد خدابنده گفت که مذهب جعفری یا شیعه اثناعشری که در زمره مذاهب اسلامی است، انشای سه طلاق را در یک مجلس مردود و باطل می‌داند و بنا بر موازین حقوقی و فقهی این مذهب، شما می‌توانید بدون استفاده از محلل، به همسر خود مراجعه کنید و اصولاً آن طلاق، ملغی و ملکه مزبور، همچنان همسرتان است. خدابنده با شنیدن این سخن، خرسند شد و پرسید علمای مذهب اهل بیت علیهم‌السلام کدام‌اند و در کجا مستقرند؟ سید آوی گفت: در حله عراق ساکن‌اند. الجایتو پس از این گفت و گو، علامه حلی را به دربار فراخواند تا با فقهای عامه به مناظره پردازد. علامه حلی، ضمن بحث‌هایی که با آنان داشت، در حضور الجایتو گفت: رهبر مذهب ما حضرت علی علیه‌السلام، در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌زیسته است و بنابراین، شیعه در مقایسه با مذاهب دیگر که در قرون بعد شکل گرفته‌اند، پیشینه افزون‌تری دارد. ما تعلیمات خود را از امیر مؤمنان علیه‌السلام و جانشینان آن حضرت گرفته‌ایم. به‌علاوه، پیشوای ما مورد وثوق و وصی خاتم رسولان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. در ادامه این بحث‌ها سلطان مغولی از علامه حلی موضوع طلاق همسر خود را پرسید که این دانشمند پارسا گفت: اگر هنگام جاری کردن صیغه طلاق،

دو شاهد عادل حاضر نبوده‌اند، باطل است و چون فرمانروای مغولی پاسخ منفی داد، علامه حلی افزود: با این وصف، طلاق باطل است و نباید به آن اعتنایی کرد. در ادامه، علامه حلی با علمای حاضر در آن جلسه، درباره حقانیت مذهب تشیع به بحث و مناظره نشست و در نهایت، با دلایل استوار و مستند، ایشان را قانع کرد؛ به گونه‌ای که برای حاضران، جای تردید و شبهه‌ای باقی نماند. خواجه نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای که به نمایندگی علمای عامه با علامه حلی وارد بحث شده بود و فقیهی منصف و منطقی به شمار می‌رفت، گفت: استحکام و اتقان دلایل، در نهایت روشنی است و نمی‌توان بر این حقیقت سرپوشی نهاد.

از آن پس، الجایتو تشیع را مذهب رسمی دربار قلمرو حکمرانی خود اعلام کرد و برای انتشار و ترویج آن، اقداماتی به عمل آورد. سلطان فرمان داد: به نام دوازده امام خطبه بخوانند؛ سر در مساجد و اماکن مقدس به نام ائمه هدی مزین گردد؛ روی سکه‌هایی که دستور ضرب آنها را داد. در کنار عبارت مقدس و متبرک لاله‌الاله‌الله، محمد رسول‌الله، علی ولی‌الله، نام مبارک امامان شیعه نقش گردید. در مدارس گوناگون تحت قلمرو مغولان، فقه تشیع تدریس می‌گردید. علامه حلی نیز به رسم تحفه، دو کتاب در عقاید شیعه تألیف کرد و به پیشگاه سلطان محمد خدابنده آورد: یکی «نهج‌الحق و کشف‌الصدق» و دیگری «منهاج‌الکرامه فی باب الامامة». او و فرزندش فخرالدین محمد، مورد تکریم دولت ایلخانی قرار گرفتند و در اردوی دولتی مقیم شدند. (امین، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۳۹۹؛ شوشتری، ۱۳۵۴ش، ج ۱، ص ۵۷۱؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۳۶؛ رحیمی، ۱۳۳۹ش، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۱۶-۳۱۷، فیض، ۱۳۳۰ش، ج ۲، ص ۴۰۰-۴۰۲)

از آن روزی که شاه به منکوحه‌اش رجوع کرد، بر حشمت و شرافت سید آوی افزوده شد؛ به طوری که با طبل و عَلم همراه اردوی الجایتو حرکت می‌کرد. دو فرزندش نیز به مقامات بلندی رسیدند. سیدشمس‌الدین حسین، به کلیدداری روضه مرتضوی در نجف اشرف رسید و سیدشرف‌الدین حسین، به کلیدداری روضه حسینی دست یافت و هر

یک، جداگانه با رایت و طبل حرکت می‌کردند و صبح و شام جلوی خانه آنان نقره می‌کوبیدند. (شوشتری، ۱۳۵۴ش، ج ۱، ص ۵۱۸؛ فیض، ۱۳۴۹ش، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۸)

سیدمحمد آوی تصمیم گرفت مقبره ذی‌الکفل را که بین کوفه و حله عراق و دفن شده و سال‌های متمادی در تصرف یهودیان بود، از تصرفشان بیرون آورد؛ زیرا آنها این مقبره را به پایگاهی علیه مسلمانان مبدل کرده بودند. وی به همراه سلطان محمد خدابنده به این ناحیه آمد و گفت: به حکم علامه حلی، در سراسر سرزمین عراق به مردم اعلان شود که در جمعه بعدی مسلمانان برای اقامه جمعه و جماعت در این مکان گرد آیند. در زمان موعود، مشهد مزبور از تصرف یهودیان افراطی و متعصب بیرون آمد. در بامداد این روز، سیدابوالفضل محمد آوی منبری در آنجا قرار داد و به اقامه نماز جمعه پرداخت. این موفقیت، اگرچه بر اقتدار این سید والامقام افزود، مخالفان و معاندان او را آشفته و عصبانی ساخت. (ابن‌عنبه، ۱۳۶۳ش، ص ۱۸۹؛ امینی، بی‌تا، ص ۱۳۱؛ قمی، ج ۲، ص ۱۶۰، فیض، ۱۳۳۰ش، ص ۴۰۴)

### بسترهای فروزندی

اینکه سیدمحمد آوی، نقیب‌النقبای سادات عراق، موفق شد تشیع را در قلمرو حکومت مغولان رسمی کند و حتی کارگزاران عالی‌رتبه این دولت را به این مذهب راغب سازد، مسبوق به سوابق، بسترها و زمینه‌هایی به شرح ذیل است:

۱. مغولان برای حفظ حکومت خویش و ضبط و ربط امور، از رجال نامدار، شایسته و لایق کمک می‌گرفتند. به همین دلیل، هلاکوخان، خواجه نصیر طوسی (۵۹۵-۶۷۲ق) را به امر وزارت خویش برگزید. خان‌های مغولی در پرتو تعالیم و افکار او، به اسلام گرایش پیدا کردند و حتی برای ترویج و ترقی فرهنگ و تمدن مسلمانان کوشیدند. خواجه به منظور تقویت و رشد تشیع در تشکیلات ایلخانان و نواحی تحت حکومت آنان، علمایی را از نقاط گوناگون فراخواند و اعتبار علمی و اجتماعی این فرزندان را در برابر دستگاه حاکم و مردم ارتقا داد.



مشاهیر مذکور در دربار مغولی و نواحی گوناگون عراق و ایران، به توسعه و نشر تشیع اقدام کردند. با بازگردانیدن اوقاف شیعه، که معاندان آنها را ضبط کرده بود، توان مالی و اقتصادی شیعه تقویت گردید. (حمیدی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۴-۱۷)

خواجه اصیل الدین فرزند خواجه نصیرالدین که عالمی نامدار بود، در دولت غازان خان اعتباری ویژه به دست آورد و به نمایندگی وی امور بغداد را اداره می کرد. وی در پذیرش تشیع از سوی جانشینان غازان خان، بی تأثیر نبود. به علاوه، خواجه و شاگردانش بین حکمت اسلامی و کلام اسلامی الفتی پدید آوردند و از این رهگذر، بحث های کلامی را چنان تقویت کردند که بتواند عقاید شیعه را به اثبات برساند، حقانیت موضوع امامت را تبیین کند، برتری این اعتقادات را بر آرای دیگر فرق برشمارد و شعله های تعصب های افراطی را خاموش سازد. (مدرس رضوی، ۱۳۵۴ش، ص ۶۸؛ بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۳۸-۲۴۰؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۰۹؛ صفا، ۱۳۷۳ش، ج ۳، ص ۱۲۸)

۲. دستگاه خلافت عباسی که مقر آن در شهر بغداد بود، در چهارم صفرالمظفر ۶۵۶ق توسط هلاکوخان برچیده و به حکومت پانصدساله آنان پایان داده شد. تشکیلاتی که عامل بازدارنده در برابر شیعیان به شمار می رفت و در سرکوبی حرکت های مبارزاتی علویان و سادات، از خود قساوت و شقاوت نشان می داد، دیگر در میان نبود. (مشکور، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۶؛ بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۳۶)

۳. خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸ق) در اوایل قرن هفتم هجری در برابر سپاه مغولان شکست خوردند و از صحنه های سیاسی حذف شدند. به این ترتیب، سلسله ای که در امور شیعیان کارشکنی می کردند و از دشمنان آنان حمایت می نمودند، فرو پاشید. این وضع نیز زمینه حضور فعال تر شیعیان را در عرصه های اداری اجتماعی پدید آورد. (قفس اوغلی، ص ۳۵۵-۳۵۷)

۴. در این ایام، افراطی گری فرقه ای آمیخته به عصبیت های قومی شدت یافت و این روند میان کارگزاران ایلخانی آثار سوئی بر جا گذاشت. این فضا که نشئت گرفته

از منازعات و جدال‌های مذهبی نحله‌های گوناگون بود، زمینه‌های مساعدی را برای رشد و توسعه تشیع میان مغولان فراهم آورد. الجایتو در این اوضاع و احوال، به زمامداری رسید. رشیدالدین فضل‌الله همدانی برای از بین بردن نفوذ حنفی‌ها بر سلطان، برای تصدی امور قضاوت دستگاه مغولی، نظام‌الدین شافعی را به وی توصیه کرد. این فقیه متکلم در مباحثه با حنفی‌ها بر آنان غلبه یافت. این پیروزی سبب شد تا خواجه‌سعدالدین آوی، وزیر شیعی الجایتو، سیدمحمد آوی را در برابر این فقیه شافعی علم کند که با استیلای وی بر نظام‌الدین شافعی از طریق بحث‌های کلامی، در سرزمین تحت حکومت مغولی، تشیع مذهب رسمی اعلام گردید. (بویل (گردآورنده)، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۳۷۶-۳۷۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۱۴-۳۱۵)

۵. سلطان محمد خداپسند از نزاع‌های فرقه‌ای، به شدت آزرده شده و میان اقرار و انکار، رغبت و نفرت، عزم و فسخ ایمان به تعالیم اسلام، در حال تکاپویی توأم با تردید بود؛ زیرا بازگشت از این آیین برایش آسان نبود. در این هنگام، برایش علت گرایش غازان‌خان به مذهب تشیع را بازگو کردند. سیدمحمد آوی همراه جمعی از علمای شیعه به محضر پادشاه رسید و همگی متفقاً او را به تشیع تحریص و تشویق کردند. اندکی بعد، گذار سلطان خداپسند به عتبات عراق افتاد. از آنجا به زیارت مشهد امیر مؤمنان علیه السلام در نجف اشرف رفت و در آنجا طی رویایی راستین از هاتمی غیبی، نکته‌ای بشارت‌دهنده را دریافت. این مژده غیبی، او را از باتلاق تردید و نگرانی رهانید و بامداد آن روز، مذهب شیعه را اختیار کرد و گفت: ای یاران و کارگزارانم، هر کس از شما در این عقیده با من موافقت کند، فبها و هر فردی که با این نهج مخالفتی دارد، بر او اعتراضی وارد نیست. عده‌ای با وی در این باره همراه شدند؛ اما برخی دیگر بر عقاید آبا و اجدادی خویش باقی ماندند. اما شاه فرمان داد تا در خطبه‌ها نام مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام را بر زبان بیاورند. سکه‌ها هم به نام دوازده امام ضرب گردید و در عراق عرب و ایران، عبارت «حی علی خیر العمل» را بر اذان افزودند و

چون مخالفان کوشیدند سلطان را از این گرایش منصرف کنند و در هجو و مذمت شیعیان به تکاپو افتادند. الجایتو، جلسه مذاکره و مناظره با حضور علمای اهل سنت و مشاهیر شیعه تشکیل داد، که فقهای شیعه در این نشست، به شرح نقشه‌های شوم دولت عباسی پرداختند و افزودند خلفای این سلسله، محبان خاندان عترت نبی اکرم ﷺ را رافضی، غالی و قرمطی خواندند و آنان را نزد مسلمانان خوار و ذلیل کردند، تا آنکه به سزای اعمال شنیع خود رسیدند و برافتادند. سلطان که شاهد و ناظر این بحث‌ها بود، چون گلی بهاری شکفت و از آن پس، علمای شیعه در دربارش حاضر می‌شدند. او پس از پایان این مذاکرات، فرمان داد تا مدارس سیار تأسیس کنند که با اردوی شاهی بودند. در این خیمه‌های آموزشی، بزرگان شیعه، معارف و علوم اهل بیت ﷺ را به علاقه‌مندان تعلیم می‌دادند. (قاشانی، ۱۳۴۸ ش، ص ۹۵ و ۱۰۸؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰ ش، ص ۱۱۵-۱۲۳؛ مرتضوی، ۱۳۵۸ ش، ص ۲۴۶-۲۴۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۹-۵۱؛ کاتب، ۱۳۵۷ ش، ص ۷۸)

۶. در عراق عرب، ایران و آسیای مرکزی، حاکمانی سر کار بودند که تکیه‌گاه آنان به لحاظ کلامی، سیاسی و اجتماعی، دستگاه خلافت عباسی بود و چون این تشکیلات فرو پاشید، آن قدرت و قوت قبلی را از دست دادند و دچار زوال و ضعف شدند و پیدایش چنین وضعی، علمایی چون سید آوی را مصمم به ترویج تعالیم اهل بیت ﷺ ساخت. (صفا، ۱۳۷۳ ش، ج ۳، بخش سوم، ص ۱۳۴)

۷. آرمان شیعه به معتقداتی تکیه داشت که قادر بودند پیرو اوضاع پیش آمده، حضور فعال‌تری در صحنه‌های فرهنگی اجتماعی داشته باشد؛ زیرا این آرمان، گذشته از جنبه‌های اعتقادی، دارای بار سیاسی هم بود و این آیین، پیروانش را می‌داشت تا استقلال و عزت خویش را حفظ کنند و در برابر تهاجم بیگانگان پایداری نمایند. در دوران مغول، میدان آزمونی برای عملی ساختن این هدف فراهم شد و مفاخر شیعه همچون علامه حلی و سید آوی، شرایط مقتضی را برای رسیدن به چنین هدف مقدسی مساعد دیدند و بیش از هر زمان دیگری، به رهایی شیعیان از گزند سخت‌گیری‌های

معاندان و مغرضان فکر می‌کردند. از این موقع، مبارزات فکری و عملی صبغه‌ای دیگر به خود گرفت و از حالت انفعالی بیرون آمد و با تحرک، پویایی، خیزش و شکوفایی توأم گردید. (بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۳۷-۲۳۸)

۸. در قرون هفتم و هشتم هجری، نه تنها تشیع راه اعتلا، اهتزاز و ترقی را می‌پیمود، بلکه برخی دانشوران دیگر مذاهب اسلامی نیز بر اثر ضعفی که به آموزه‌هایشان راه یافته بود و از سوی دیگر چون تعصب‌های افراطی و تعلقات غیرمنطقی، این تعالیم را دچار آفت‌هایی ساخته بود، کوشیدند از مقام و منزلت ائمه هدی علیهم‌السلام سخن بگویند و از آن فروغ‌های فروزان حدیث روایت کنند؛ حال آنکه قبل از این وقایع، چنین مسائلی مطرح نبود. از نمونه‌های تقریب مذاهب اسلامی و نزدیک گردیدن علمای عامه به معارف و مبانی تشیع، نگاشته‌های ابوالمفاخر باخرزی، دانشمند و عارف قرن هشتم هجری است. او در ۷۲۳ق کتاب «اوراد الاحباب و فصوص الأداب» را نگاشت و در آن، اذکار اوراد و ادعیه‌ای را از امامان اثناعشری روایت کرد.

شیخ الاسلام ابراهیم بن سعدالدین محمد جوینی (۶۴۴ - ۷۲۲ق)، محدث بزرگی است که در ۶۹۴ قمری غازان‌خان مغول به دست او اسلام آورد. او با وجود سنی بودن، نزد خواجه‌نصیرالدین طوسی و عده‌ای دیگر از علمای شیعه درس خواند. جوینی در دستگاه مغولان نفوذ فراوانی داشت. وی در کتاب «فرائدالسمطین فی مناقب الرسول و البتول و المرتضی و السبطين»، شرح مفصل و مستندی در فضایل و مکارم حضرت علی علیه‌السلام، اولاد و خاندانش نگاشت و این نکته، نه تنها تقرب تشیع و تسنن را در ذهن این عالم بزرگ می‌رساند، بلکه تصور اعتقادش به تشیع را قوت می‌بخشد. (صفا، ۱۳۷۳ش، ج ۳، بخش اول، ص ۱۳۴)

۹. غازان‌خان، پسر ارغوخان مغول، بعد از پذیرش آیین اسلام سکه‌هایی ضرب کرد که برخی آیات قرآن، نام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اسامی دوازده امام بر آنها منقوش بود و با اینکه مذهب اهل سنت را برگزیده بود، با حسن نیت با شیعیان روبه‌رو می‌شد و مقدسات آنان را ارج می‌نهاد. او از ابتدای فرمانروایی، به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام

ارادت می‌ورزید و چندین بار در مواقع حساس و مخاطره‌انگیز، برای استمداد از ساحت مقدس ائمه هدی علیهم‌السلام به زیارت مشاهد متبرکه در عتبات عراق رفت و اوقاف فراوان و نذورات بسیاری برای این مراقد مطهر، مجاوران، خدمه و زائران آنان مقرر داشت. او دستور داد تا نهری حفر کنند تا از طریق آن، آب رودخانه فرات به سوی کربلای معلا جاری شود، که به نهر غازی موسوم است. به دنبال حفر این نهر، کربلا و حوالی آن سرسبز و خرم شد و باغات و مزارع نیز گسترش یافتند. غازان خان برای سادات مقیم کربلا مرسولی از خوراکی‌ها و دیگر مایحتاج زندگی در نظر گرفت که به بهبود وضع معیشتی و رفاهی آنان کمک کرد. وی هنگام زیارت آستان حسینی، پرده زربفت، زیبا و مجللی را که قبلاً دستور بافتش را داده بود و به همراه داشت، بر ضریح مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام افکند.

وی به ساخت دارالسیاده‌هایی در عراق و ایران اقدام کرد. این بناها دارای موقوفات و عواید کافی برای یاری رساندن به سادات و علویان در هر دیاری بود و سادات مسافر، در این مکان‌ها اسکان می‌یافتند و پذیرایی می‌شدند. دربارش محل رفت‌وآمد علمای شیعه و نقبای سادات و بزرگان علوی گردید و آنان از امتیازات و احترامات ویژه‌ای برخوردار شدند.

دوران حکومت غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ق)، به اندازه‌ای کوتاه بود که بزرگانی چون سیدمحمد آوی، علامه حلّی، فرزندان و شاگردانش، مجالی به دست نیاوردند تا موضوع رسمی شدن تشیع را در دستگاه مغولی مطرح کنند و این برنامه مهم و فراگیر، به زمان جانشین غازان خان و برادرش یعنی الجایتو موکول شد. به علاوه، پیروان فرق اسلامی که در این باره احساس خطر می‌کردند، دست به مقاومت و واکنش‌های شدید زدند. (ساندرز، ۱۳۷۲ش، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ همدانی، ۱۳۳۸ش، ص ۳۵۲-۳۵۳؛ بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۶۲؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۹۴-۲۹۴، قاشانی، ۱۳۴۸ش، ص ۹۹؛ گروسه، ۱۳۶۸ش، ص ۶۱۷، صفا، ۱۳۷۳ش، ج ۳، بخش اول، ص ۱۴۶)

شبانکاره‌ای، با وجود گرایش افراطی به مذهب عامه، در کتابش که به سال ۱۳۳۳ ق تألیف کرده، نوشته است:

سلطان عادل، غازان خان، در دین اسلام ثابت قدم و راسخ‌رأی بود. میان بغداد و حله، نه‌ری حفر کرد و آب فرات روان گردانید و چند پاره دیه بر حرم کعبه و قبه معطر رسول‌الله وقف کرد و مقداری دیه‌ها بر مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام مرتضی وقف کرد و در عراق، تبریز و اصفهان دارالسیاده فرمود و سادات را عظیم، موقر و محترم داشتی و تبجیل فرمودی. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۶۸-۲۶۹)

۱۰. در گیرودار تردیدهایی که برای الجایتو، درباره اختلافات فرقه‌ای پدید آمده بود، برخی امیران مغولی که به مذهب اهل بیت علیهم السلام تمایل داشتند، از موقعیت پیش آمده استفاده کردند و مشوق الجایتو برای پذیرش تشیع شدند. از جمله آنان، امیری است به نام طرمطاز. وی از ایام کودکی میان مردمانی شیعه‌مذهب پرورش یافته و با سنت‌ها و آداب شیعیان خو گرفته بود. در عصر غازان خان مغول، موقعی که بین برخی فرقه‌های اسلامی غوغایی خونین پدید آمد و موجب شهادت یکی از علویان گردید، وی با غازان خان دیدار کرد و معارف، اعتقادات و شعائر شیعه را در حد توان برایش توضیح داد و همین امر، توجه غازان خان به مذهب شیعه و احیا و عمران مشاهد مقدس عتبات عراق را در پی داشت. هنگامی که الجایتو در منازعات شافعی‌ها و حنبلی‌ها افسرده‌خاطر شده بود، طرمطاز این موقعیت را مغتنم شمرد و بار دیگر برای دفاع از ارزش‌های شیعه در صحنه حضور یافت و در اثنای تحیر الجایتو، وی را درباره ارادت غازان خان به شیعیان توجه داد، او را به پذیرش این مذهب توصیه کرد و چون این بستر فراهم آمد، سید آوی با بیانات مستدل و مستندش، سلطان مغولی را به تشیع تحریص و تشویق کرد و به کمک عالم بزرگ وقت، علامه حلی، در این حرکت سترگ موفق گردید. (حافظ ابرو، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۱۰؛ مرتضوی، ۱۳۵۸ ش، ص ۲۴۷-۲۴۹؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۱۵-۳۱۶)

۱۱. خواجه صدرالدین احمد خالدی چاوایانی زنجانی که سلطان غازان خان او را به

عنوان وزیر و صاحب دیوان برگزیده بود، در ۲۳ رجب ۶۹۷ق مورد خشم و غضب سلطان قرار گرفت و بعد از محاکمه به قتل رسید. در اواخر همین سال، هنگامی که غازان خان عازم عتبات عراق گردیده بود، در اوجان از توابع شهرستان بستان آباد، خواجه سعدالدین محمد آوی مستوفی را که شیعه مذهب بود، به سمت وزارت و صاحب دیوانی منصوب کرد و نیابت وزارت را به عهده خواجه رشیدالدین فضل الله طیب همدانی و اگذار نمود و این دو کارگزار عالی رتبه، به اداره امور قلمرو امپراتوری مغولی مشغول شدند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۴۷-۲۵۲، ۲۶۱ و ۲۶۶)

خواجه سعدالدین محمد آوی قمی، وزیری باکفایت، مدیر، مدبر، دانشور و فاضل بود و در تعظیم و تکریم علمای شیعه و سادات و همچنین آبادانی آستان مقدس ائمه علیهم السلام در عتبات عراق، سعی وافر داشت. (شوشتری، ۱۳۵۴ش، ج ۲، ص ۴۸۷؛ رحیمی، ۱۳۳۹ش، ص ۱۸۲)

خواجه سعدالدین زمینه‌هایی فراهم ساخت تا سید آوی در دستگاه الجایتو تقرب یابد و به مقام نقیب نقبای عتبات عراق و ایران منصوب گردد. حتی این وزیر شیعی، برخی مسئولیت‌های خود را به وی تفویض کرد. با توصیه سید آوی، سیدصدرالدین حمزه قمی از اعقاب حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام از قم فراخوانده شد و دفتردار دیوان دولت ایلخانگی گردید. سیدصدرالدین به گونه‌ای اعتماد الجایتو را به خود جلب کرد که هیچ کاری بدون موافقت او، در مقام ریاست دیوان، صورت نمی‌پذیرفت. همچنین با تلاش سعدالدین آوی و سیدمحمد آوی، فرزندان سیدابوطالب محمد آوه‌ای قمی به اسامی عزالدین طالب و عمادالدین ناصر که از احفاد علی اصغر امام زین العابدین علیه السلام بودند، به مرتبه امارت لشکر رسیدند. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۰؛ فیض، ۱۳۳۰ش، ج ۲، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ همو، ۱۳۴۹ش، ص ۳۶۵-۳۶۶)

خواندمیر می‌گوید: «سیدابوالفضل محمد آوی از نواب خواجه سعدالدین آوی وزیر، بود و کارگزار مزبور سررشته اختیارات اداری و دیوانی را در اختیارش نهاد». (خواندمیر، ۱۳۳۳ش، ج ۸، ص ۴۲۶) منابع دیگر هم تصریح کرده‌اند که سیدابوالفضل از قربان

سعدالدین آوی بود و این دو بزرگوار در گرویدن ایلخان به مذهب تشیع، نقش مهمی ایفا کردند. (دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۶۵)

به دلیل سعایت دشمنان و نقشه‌های حيله‌گرانه رقیب سعدالدین آوی، یعنی رشیدالدین، رفته‌رفته این وزیر باکفایت شیعی آن ابهت، اقتدار و تقریبی را که نزد سلطان داشت از دست داد و سرانجام، در بازجویی و محاکمه‌ای صوری، با وجود آنکه جرمی مرتکب نشده بود، به قتل محکوم گردید و به شهادت رسید. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ عقلی، ۱۳۶۴ش، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛ آیتی، ۱۳۷۲ش، ص ۱۹۲ و ۲۵۵)

### نشانه‌هایی از روشنایی

الجایتو، معروف به سلطان محمد خدابنده (۷۰۳ - ۷۱۶ق)، هشتمین ایلخان مغول، نه تنها خود مذهب تشیع را پذیرفت، بلکه برای رسمی کردن این مذهب در عراق و ایران، اهتمام وافری از خود نشان داد و این موقعیت مهم، از نقش ارزنده و پایدار نقیب‌نقبای عتبات عراق یعنی سیدمحمد آوی و تلاش فکری و علمی علامه حلی حکایت دارد. اما برخی منابع تاریخی که مؤلفانی متعصب و افراطی آنها را نگاهشته‌اند و متأسفانه، پاره‌ای نگاهشته‌ها که به دانشنامه‌های اخیر هم راه یافته است، خواسته‌اند این پیروزی بزرگ را کم‌رنگ، زودگذر و ناپایدار نشان دهند. محمدعلی شبانکاره‌ای، مورخ عصر الجایتو، ضمن توضیحی درباره تلاش سید آوی در راستای شیعه نمودن ایلخان مغولی خدابنده، در ادامه می‌کوشد حقیقت را به گونه‌ای دیگر جلوه دهد و در واقع، او گرایش‌های فرقه‌ای آمیخته به تعصب را در این گزارش دخالت داده است:

سیدتاج‌الدین محمد آوی در حضور پادشاه، مذهب ائمه اثناعشری تقریر کرد و شاه را مایل به مذهب شیعه علی علیه السلام گردانید. بدان سبب، دوسه روزی سلطان شیعه‌مذهب شد و فرمود در سکه نام دوازده امام نقش کردند. چون مذهبی محدث [نو] بود، اهالی بلاد از آن تمرّد نمودند و قبول نکردند. بیم بود که فتنه‌ای بزرگ برخیزد. خواجه رشیدالدین تقریر داد اگر شاه شیعه باشد و رعایای او بر مذهب اهل سنت، این



کار راست نیاید. سلطان محمد خدابنده از آن مذهب بازگشت و مذهب اهل سنت  
پیش گرفت. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۷۱-۲۷۲)

در دانشنامه‌ای هم آمده است:

امیر طرمطاز (ترمتاس) و سید تاج‌الدین محمد آوی، دانشمند شیعی، الجایتو را به  
مذهب شیعی ترغیب کردند. او در سال ۷۰۹ ق به بغداد رفت و رسماً مذهب شیعه را  
اختیار کرد و فرمان داد به نام امامان شیعه، سکه و خطبه کنند؛ اما اهالی ولایاتی چون  
بغداد، آذربایجان، اصفهان و شیراز در برابر این فرمان، سرسختانه پایداری کردند. دو  
سال بعد از آنکه سید آوی و پسرش به اتهام همکاری با خواجه‌سعدالدین وزیر،  
به فرمان الجایتو کشته شدند، نفوذ شیعیان در دستگاه ایلخانان رو به کاستی نهاد و  
شاه در واپسین روزهای زندگی مذهب شیعه را ترک گفت و به مذهب اهل سنت  
بازگشت و فرمان داد به نام خلفای راشدین، سکه و خطبه کنند و نافرمان‌ها را سخت  
بیم داد. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۰، ص ۴۵۰)

اما برخلاف این ادعاها که به نمونه‌هایی از آنها اشاره کردیم، شواهد متعددی مؤید  
آن است که سلطان محمد خدابنده، تا آخرین لحظات زندگی‌اش به عقاید شیعی پایبند  
بوده و این باور را در نظام اداری و دیوانی دولت خود و همچنین برنامه‌های عمرانی  
بروز می‌داده است:

۱. تزئینات داخلی بنای گنبد سلطانیه از توابع زنجان، به گونه‌ای است که در آن از  
شعائر شیعه استفاده شده؛ چنان‌که از نام حضرت علی علیه السلام مکرر استفاده گردیده. کتیبه  
«علی ولی الله»، هنوز روی این گنبد موجود است که به سال ۷۱۰ هجری بر می‌گردد.  
در قسمت تحتانی بنا با خطوط کوفی، کلمات الله، محمد و علی دیده می‌شود. در بدنه  
مناره‌ها هم با ترکیبی از معماری و جلوه‌های هنر آجر و کاشی، به شیوه معقلی این  
سه نام آمده است. (دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۳ ش، ج ۹، ص ۲۵۹؛ اصغریان جدی، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۷۰-۲۷۱؛  
پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۳۰-۳۳۱)

۲. در کتیبه محراب مسجد جامع اصفهان که در زمان الجایتو و به سال ۷۱۰ ق ساخته

شده است، روایتی از زبان مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره ائمه اثناعشر همراه با ذکر نام آن فروغ‌های فروزان مشاهده می‌شود. (هنرفر، ۱۳۴۴ش، ص ۱۲۰) آندره گدار فرانسوی می‌نویسد: «الجایتو بعد از آنکه به مذهب شیعه گروید، به تعمیرات و تغییراتی در این مسجد پرآوازه دست زد». (گدار و دیگران، ۱۳۷۱ش، ج ۴، ص ۶۰)

۳. در سی کیلومتری جنوب اصفهان در آبادی پیربکران، در بلوک لنجان، بقعه شیخ محمد بن بکران از مشایخ، مدرّسان و زهاد معاصر با سلطان محمد خدابنده است. در کتیبه‌ای که در ضلع شرقی این بنا دیده می‌شود، در پایین جرز دوم، به خط بنایی ساده برجسته، صلوات بر چهارده معصوم، گچ‌بری گردیده که تاریخ آن سال ۷۱۲ق است. (رفیعی مهرآبادی، ۱۳۵۲ش، ص ۸۴۹-۸۵۰؛ هنرفر، ۱۳۴۴ش، ص ۲۵۷؛ مشکوتی، ۱۳۴۹ش، ص ۳۳؛ گدار، ۱۳۷۱ش، ج ۴، ص ۲۱۷؛ پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۸ش، ص ۲۹)

۴. در سکه‌هایی که به فرمان سلطان محمد خدابنده بین سال‌های ۷۰۹ تا ۷۱۴ق در عراق عرب و ایران ضرب گردیده است، نشانه‌هایی از مذهب اثناعشری دیده می‌شود. در سکه‌ای که به سال ۷۱۴ هجری در آمل ضرب گردیده، در میانه‌اش عبارت «لااله الاالله الملك الحق المبين، محمد رسول الله، الصادق الوعد الامين على ولي الله امير المؤمنين» و در حاشیه‌اش صلوات کبیر با یاری از دوازده امام دیده می‌شود. بر سکه‌هایی که طی سال‌های ۷۰۹ و ۷۱۰ هجری در بصره، بغداد، اربیل، اران و... به نام سلطان محمد خدابنده ضرب گردیده است، نام دوازده امام به صورت صلوات کبیر و جمله «علی ولی الله» دیده می‌شود. (جعفریان، ۱۳۸۷ش، ج ۱۰، ص ۴۰۱-۴۰۲؛ نشریه شماره پنجم موزه آذربایجان شرقی، ۱۳۵۰ش، ص ۸۵-۸۸)

۵. شیخ حسن بن یوسف بن مطهر، معروف به علامه حلی، چندین اثر درباره اعتقادات و مباحث امامت نگاشت و آنها را به الجایتو تقدیم کرد. همچنین وی در پاسخ به سؤالی که این حاکم مغولی از ایشان پرسید، رساله‌ای در باب حکمت نوشت. در برخی فهراس، تصریح گردیده که علامه حلی، کتاب الفارق بین الصدق و المین را در

رمضان المبارک ۷۱۲ق در کنار سلطان محمد خدابنده تألیف کرده است. این دانشمند شیعه در ۷۱۳ق اجازه‌ای برای قطب‌الدین رازی صادر کرده که از مندرجات آن برمی‌آید او در دستگاه دولت الجایتو از موقعیت بالایی برخوردار بوده؛ حال آنکه اگر پادشاه از تشیع اعراض کرده بود، این متکلم و فقیه شیعی در دربارش فاقد چنین اعتبار و عزتی بود و آثار مزبور را هم علامه حلی به نام وی نمی‌نوشت. (اصفہانی‌افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۹۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۷، ص ۱۴۸؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۹۸ و ج ۲۲، ص ۳۵۱ و ج ۲۴، ص ۴۱۶؛ امانی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۰۹-۱۱۱)

۶. ملاحسن کاشی، فاضلی عالم، محقق، ادیب و سخنوری ماهر بود. وی با الجایتو ارتباط برقرار کرد و در دستگاه دولت ایلخانی و نواحی تحت قلمرو آن، به ترویج تشیع اقدام کرد. به همین دلیل، افراد متعصب و اهل عناد، با وی به مخالفت و خصومت‌ورزی پرداختند. وی به سال ۷۰۸ق، کتابی به نام «تاریخ محمدی» نوشت و آن را به محمد خدابنده اهدا کرد. (افندی‌اصفہانی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۱؛ صفا، ۱۳۷۳ش، ج ۲، بخش سوم، ص ۷۴۵-۷۴۷)

کاتب در «تاریخ جدید یزد» نوشته است:

چون سلطان محمد به مشهد علوی درآمد، شخصی نمدپوش را دید که پشت مرقد امام ایستاده بود. پرسید تو کیستی؟ آن شخص که مولانا حسن کاشی بود، گفت: منم که می‌زنم از حبّ آل حیدر لاف زجان و دل شده مولای آل عبدمناف منم که موی وجودم به گاه رزم سخن شود به کین خوارج چو رمح زهره شکاف و این قصیده را در بدیبه برای سلطان بخواند و خدابنده یک طشت طلا بدو بخشید. (کاتب، ص ۷۴)

مرقد حسن کاشی که سال ۷۳۸ق فوت کرد، در جانب قبله سلطانیه واقع شده است. (شوشتری، ۱۳۵۴ش، ج ۲، ص ۶۴۰-۶۴۱)

۷. در این باره، حتی برخی مورخان که رفتارهای متعصبانه‌ای با اهل تشیع داشته‌اند،

به حقایق جالبی اعتراف کرده‌اند. ابن کثیر شامی، نوشته است: «سلطان محمد خدابنده در طول حیات خود بر مذهب شیعه پایبند بود؛ تا اینکه در ۲۷ رمضان المبارک سال ۷۱۶ ق درگذشت». (ابن کثیر، ۱۳۹۷ ق، ج ۱۴، ص ۷۹)

۸. در سال‌های ۷۱۵ و ۷۱۶ قمری، بین امیران علوی مکه مکرمه اختلافاتی پدید آمد. سلطان محمد خدابنده در این منازعات از افرادی حمایت کرد که پیرو عقاید امامیه بودند و حتی وی قوایی را برای حمایت از آنان به حجاز روانه کرد. (ابن فهد، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۸۰-۸۱)

۹. دلقندی از فرماندهان الجایتو است که مذهب تشیع را برگزیده بود. او کوشید تا فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) را در حجاز گسترش دهد؛ اما وقتی خدابنده درگذشت، کوشش‌های او از سال ۷۱۶ ق متوقف گردید (ابن کثیر، ۱۳۹۷ ق، ج ۱۴، ص ۸۰)، اشمیتکه، از محققان اروپایی، با توجه به این رویداد می‌گوید: «این گزارش، مبین آن است که الجایتو تا پایان عمر بر مذهب تشیع باقی مانده است». (اشمیتکه، ۱۳۸۸ ش، ص ۴۲)

۱۰. رساله‌ای است با عنوان «فواید الجایتو» که در آن، سلطان محمد خدابنده با دقت ویژه‌ای از تحولات روحی خود که به پذیرش تشیع توسط وی انجامیده، سخن گفته و با تعمق در مطالبش، این واقعیت به اثبات می‌رسد که الجایتو، به خوبی از محضر علمای شیعه فیض برده و با نوعی بصیرت و خردمندی، مدارک و منابع شیعی را مطالعه و بررسی کرده و پس از این ارزیابی‌ها، حقایقی را به دست آورده است. آغاز آن با عباراتی تنظیم شده که کاملاً صبغه‌ای شیعی دارد. الجایتو، نخست از آیین نیاکان خود سخن گفته و چگونگی اسلام آوردن خویش را مطرح کرده و در ادامه، از گرایش به تشیع گزارشی آورده است. او می‌کوشد دلایل حقانیت حضرت علی (علیه‌السلام) را مورد بحث قرار دهد و در فرازی از این مباحث می‌گوید:

پس به تحقیق دانستیم با وجود امیر مؤمنان (علیه‌السلام) که از همه عالم‌تر و کامل‌تر و پسرعمو و داماد پیامبر بود و فرزندان بزرگ از دختر پیغمبر [اکرم] (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) داشت. [با

این وصف] روا نبود دیگری به جای او بنشیند و خلافت حق او بود و بر تمامی امت واجب و لازم بود که فرمان او برند و آنچه فرماید، پیروی نمایند و به یقین دانستم هر کسی مذهب اهل بیت اختیار کند، ناجی و رستگار باشد. بدین سبب، ما اهل بیت [سادات و علویان] را بعد از آنکه از دست ظالمان سر برون نمی توانستند آورند، سرفراز گردانیدیم و هر چه مناصب شرعی بود، حکم کردیم هر علوی که دانشمند بود، در شهر خود حاکم [نقیب] آنها او باشد.

و یقین ما شد که مذهب شیعه بر دیگر مذاهب، غالب است و در آن، شک و شبهه‌ای نیست. دانسته و [با] تحقیق و یقین، این مذهب اختیار کردم؛ تا ناجی و رستگار باشم و دیگر مذاهب [را] گذاشتم [رها کردم]؛ تا هالک و زیان کار نباشم. اکنون اهل اسلام، نیکو اندیشه نمایند! مرا امروز سلطنت ممالک و شوکتی است از آب آمویه تا به مصر و شام و از خویشان و فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام نیستم که برای ایشان دروغی بگویم تا مردم مرا بزرگ دانند و نیز به لشکر احتیاج ندارم که به این سبب شیعه یا سادات مدد من باشند، [تومان مغولی] به محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام به سادات می‌دهم. هر که عاقل باشد، یقین داند که در این امر، نظر ما در آن است که مردم، مذهب حق اختیار کنند و به راه راست آیند و دست در دامن اهل بیت علیهم السلام زنند و ما را از این جهت، ثواب حاصل گردد و هر که نیکبخت باشد، قبول کند و هر که نخواهد، بر وی حکمی و زوری نیست. اما خطبه و سکه که حق من است و می‌باید به نام من باشد، [پس] می‌فرمایم که نام مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت که ائمه معصومین اند، بر نام من مقدم دانند. (الجایتو، سلطان محمد خدا بنده، ۱۳۵۲ش، ص ۱۴۰-۱۵۱)

شمس‌الدین محمد بن محمود آملی در کتابش که بین سال‌های ۷۳۶ تا ۷۴۲ قمری آن را نگاشته، مطالبی از این رساله نقل کرده است. (آملی، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۲۵۹) شمس‌الدین در زمان الجایتو، مدرّس مدرسه سلطانیه بوده و با قاضی عضدالدین ایجی، همواره معارضه داشته و در تعارض بوده است (طبری، ۱۳۷۲ش، ص ۴۰۹).

۱۱. یکی از مخالفان که می‌کوشید سلطان را از تشیع بازگرداند، سلطان‌ولد، فرزند ملا جلال‌الدین رومی است. وی، حسام‌الدین چلبی را به همراه عده‌ای دیگر به اردوی سلطان محمد خدابنده فرستاد تا این مأموریت را انجام دهند؛ اما هنگامی به مقر حکومت او رسیدند که الجایتو در گذشته بود. این ماجرا نیز نشان‌دهنده آن است که سلطان تا آخرین لحظات زندگی، مذهب تشیع را رها نکرده است. (شمس‌الدین احمد، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۷۵) به رغم این همه شواهد مستند، عده‌ای از نویسندگان معاصر همچون مرحوم عباس زریاب خوبی و خطیبی، مدعی شده‌اند خدابنده از مذهب تشیع برگشت. (جعفریان، ۱۳۸۷ش، ج ۱۰، ص ۴۰۰)

### در وصف علما، مورخان و رجال‌نگاران

میرزا عبدالله اصفهانی از مشاهیر عصر صفویه، نوشته است:

سید محمد تاج‌الدین آوی، از دانشورانی است که افتخار شهادت نصیب او گردیده است. او فاضلی بزرگوار بود، همتی عالی داشت و قدرتی به کمال نصیبش گردیده بود. بر اثر کوشش‌های او، سلطان محمد الجایتو به آیین جعفری گرایید. آنگاه سلطان، وی را به دربار خویش فرا خواند و ایشان را از مقربان دربار خویش قرار داد. (افندی اصفهانی، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۲۶)

قاضی سید نورالله شوشتری می‌نویسد:

سید آوی، فاضلی بزرگوار، عالی‌همت و صاحب اقتدار بود. در وقتی که سلطان محمد خدابنده از مذهب اهل سنت به مذهب اهل بیت [علیهم‌السلام] انتقال نمود، سید مشارالیه را به خدمت خود طلبید و وی را از مقربان مجلس انس خود گردانید. (شوشتری، ۱۳۵۴ش، ج ۱، ص ۵۱۸)

سید جمال‌الدین احمد حسینی (ابن عنبه) می‌گوید:

از اولاد زید بن داعی (نواده حسن افسسی)، یکی سید بلندمرتبه، بزرگوار و شهید سید ابوالفضل محمد آوی، فرزند سید مجدالدین حسین است که به وعظ و خطابه

روی آورد؛ تا آنکه محمد الجایتو به وی اعتقاد پیدا کرد و مقام ریاست نقیبان عام سرزمین‌ها از عراق عرب و دیگر بلاد را به وی واگذار نمود. (ابن عنبه، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۳؛ همو، ۱۳۶۳ش، ص ۱۹۵)

غیاث‌الدین، فرزند همام‌الدین، مشهور به خواندمیر، مورخ قرن هشتم هجری، با وجود اینکه کوشیده است این سید جلیل‌القدر را به اتهام دفاع از مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و رواج معارف ائمه میان مغولان، مورد مذمت قرار دهد، می‌گوید:

سید محمد آوی در دستگاه سلطان محمد خدابنده، به قدری نفوذ و اعتبار داشت که نسبت به وزیر مقتدر وقت الجایتو، تفوق داشت و فرمانش برای تمام امیران و کارگزاران دستگاه مغولی، واجب‌التعظیم بوده است. (میرخواند، ۱۳۸۰ش، ج ۳، ص ۱۹۳)

میرخواند، اگرچه با این عالم زاهد خصومت دارد، اعتراف می‌کند: «سعدالدین آوی، طایفه‌ای از نواب خود را بر آن داشت که به جمعی از امرا تقریر کنند و سررشته اختیار در کف باکفایت سید محمد آوی نهاد». (همو، ج ۸، ص ۲۲۷۶)

حمدالله مستوفی یادآور شده است: «سید محمد تاج‌الدین آوی، که پیش‌تاز مذهب شیعه بود، الجایتو سلطان را بر مذهب شیعه مَحْرُض بود». (مستوفی، ۱۳۸۷ش، ص ۶۰۸)

میرزا حسین نوری (محدث نوری)، از این دانشمند و کارگزار شیعی، با تجلیل و تکریم فراوان یاد کرده و او را در زمره علمای شهید معرفی کرده است. (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۶۵) شیخ عباس قمی (محدث قمی) در معرفی آوی نگاشته است:

سید محمد فرزند حسین فرزند علی فرزند زید فرزند داعی، تاج‌الدین ابوالفضل سید فاضل، عظیم‌المرتبه، رفیع‌القدر صاحب همت عالی، در مبدأ امر اشتغال به عظم و تذکیر مردم داشت. سلطان الجایتو را به او اعتقاد تمامی بود. لاجرم نقابت نقبای تمام ممالک را به وی تفویض نمود و این سید جلیل با سید اجل رضی‌الدین محمد بن محمد آوی که صدیق و رفیق رضی‌الدین علی بن طاووس است، بنی عم بود. (قمی، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۸۱۴-۸۱۵)

شیخ آقابزرگ تهرانی، وی را چنین معرفی کرده است: «سید تاج‌الدین ابوالفضل»  
فرزند مجدالدین حسین حسینی به حسن افطس، نواده امام سجاد علیه السلام نسب می‌برد.  
اصل او از آوه است؛ اما در کوفه نشو و نما یافت و در نجف تحصیل کرد». (آقابزرگ  
تهرانی، ۱۳۷۲ ش، ج ۳، ص ۱۸۷-۱۸۸)

علامه شیخ عبدالحسین امینی نگاشته است:

خاندان آوی در زمره سادات علوی‌اند که مشاهیر علمی و رجال سیاسی نامداری  
از میان آنان برخاستند. بنیاد این طایفه، بر پارسایی و پرهیزکاری است. غالب مردان  
بزرگ این سلسله، به مقام سرپرستی سادات نجف اشرف رسیده‌اند. سید تاج‌الدین  
محمد آوی، از شخصیت‌های برجسته این خاندان است. او انسانی متدین، پیشوای  
مذهبی و ادیبی دانشور بود. در عصر خویش، مقتدا و زعیم شیعیان محسوب  
می‌گردید و در منطقه خویش، احترام و اقتدار کاملی به دست آورده بود. علاوه بر  
نسب پاک و والایش، علوم متعددی را فرا گرفت [و] در دانش فقه استاد گردید. در  
زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی، راه ترقی و تعالی را پیش گرفت و مقام پیشوایی  
و نقابت را به دست آورد و پرهیزکاری را بر این همه افتخارات افزود. سرانجام، تاج  
باشکوه و عظمت شهادت را بر سر نهاد. (امینی، بی‌تا، ص ۱۲۵-۱۲۶)

### ابره‌های سیاه از راه می‌رسند

به رغم آنکه منزلت علمی، معنوی، نفوذ سیاسی - اجتماعی و خدمات باارزش  
سید محمد آوی، حتی عده‌ای از مخالفان را به تعظیم و تکریم وی واداشته بود، برنامه‌های  
او در خصوص گسترش تشیع میان امیران و دبیران مغولی، بر افرادی که درباره مذهب  
خود تعصب افراطی داشتند، گران آمد و آنان در برابر این گونه اقدامات ارشادی سید  
آوی، واکنش منفی نشان دادند و علیه ایشان فضایی تیره و تار و مشوش پدید آوردند و  
تا از میان برداشتنش پیش رفتند. عوامل ذیل در به شهادت رسیدن او اثرگذار بوده است:  
۱. جماعتی از کارگزاران طراز اول، با وجود رسمی گردیدن تشیع در دستگاه ایلخانی،



از مذهب قبلی خود دست برداشته بودند. اینها از سویی پیوسته عواقب ناگوار این روند را به سلطان گوشزد می‌کردند و از سوی دیگر، تمرد اهالی برخی بلاد را درباره مذهب اهل بیت علیهم‌السلام به سمع شاه می‌رسانیدند و می‌کوشیدند فضای آلوده‌ای علیه سید آوی به وجود آورند. آنان برای رسیدن به مقاصد شومشان از انواع شایعات، نشر اکاذیب و سعایت‌ها کمک می‌گرفتند. (بیانی، ص ۲۳۴)

در واقع، این امیران عالی‌رتبه، نارضایتی عده‌ای را در برخی شهرها، اعتراضی عمومی و فراگیر جلوه می‌دادند. پاره‌ای از مورخان و سیاحان نیز کوشیدند واقعیت‌های تاریخی را به گونه‌ای دیگر گزارش کنند. شبانکاره‌ای می‌نویسد:

سیدمحمد تاج‌الدین آوی، در حضرت پادشاه، مذهب اثنا عشری تقریر کرد و او را مایل به مذهب شیعه گردانید؛ اما اهالی بلاد قبول نکردند و در هر شهری غلوی کردند. بیم بود که فتنه‌ای برخیزد. این معنا باز نمودند و خواجهرشیدالدین تقریر داد: اگر پادشاه شیعه مذهب باشد و رعایای او بر مذهب اهل سنت و جماعت، این کار راست نیاید. سلطان از آن مذهب بازگشت [!؟] و سید آوی را به یاسا رسانید [او را کشت] و همان مذهب راست که اهل سنت بر آن هستند، پیش گرفت. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۲)

ابن بطوطه، سیاح مراکشی نیز مطالبی آمیخته به افسانه‌های موهوم، آورده است:

سلطان محمد خدا بنده، تسلیم استدلال علمای شیعه گردید و فرمان داد مردم را در همه جا وادار به قبول مذهب تشیع کنند و به شهرهای گوناگون عراق عرب و ایران هم مأمورینی فرستاد تا این مهم را عملی سازند. در بغداد، افراد حنبلی مذهب از قبول فرمان امتناع ورزیدند. خطیب که بنا بود اسامی ائمه شیعه را به زبان بیاورد، از بلوای عام ترسید و به همان نهج مألوف خطبه خواندند. در اصفهان و شیراز هم نظیر آن اتفاق افتاد. سلطان فرمان داد تا قاضیان را احضار کنند. اولین آنها که نزد ایلخان رسید، مجدالدین، قاضی شیراز بود. العجایتو فرمان داد تا او را پیش سگ‌های

درنده‌ای که به این منظور تربیت شده بود، بیندازند؛ اما سگ‌ها از هجوم به قاضی مزبور خودداری کردند. سلطان که این وضع را دید، در تکریم او کوشید. آنگاه مذهب تشیع را رها کرد و مقرر نمود طریقه اهل سنت و جماعت محفوظ بماند.

(ابن بطوطه، ۱۳۷۰ ش، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴)

معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی هم به این ماجرای مورد تأمل، اشاره دارد. (جنید شیرازی، ص ۴۲۳-۴۲۴) علامه قزوینی که کتاب شدالازار جنید شیرازی را تصحیح کرده، در پاورقی نوشته است:

راقم سطور گوید: با فحص بلیغ در جمیع کتب تواریخ متداوله مانند تاریخ و صاف و تاریخ گزیده که مؤلفین آنها معاصر سلطان مزبور بوده‌اند و ذیل جامع‌التواریخ حافظ ابرو، مجمل فصیح خوایی، تذکره دولتشاه سمرقندی روضة الصفا و حبیب‌السیر مطلقاً و اصلاً ذکر و اثری از این افسانه مجهول واهی کذب، صریح نیافتم و شکی ندارم که مریدهای این قاضی ثروتمند با نفوذ شیرازی، این افسانه را ساخته‌اند. (جنید شیرازی، ۱۳۶۶ ش، پاورقی علامه قزوینی، ص ۴۲۵)

اما میرزا عبدالله اصفهانی عقیده دارد:

سید محمد تاج‌الدین آوی، تمایل شدیدی به مذهب تشیع داشت و باعث گردید الجایتو به آیین اهل بیت علیهم‌السلام گرایش یابد. از این رو، عده‌ای از امیران و وزیران دولت ایلخان مزبور که این روند را مخالف اعتقادات خود می‌دیدند، کینه سید آوی را به دل گرفتند و همواره در صدد فرصت بودند تا از وی انتقام بگیرند و این آتش، مدام شعله‌ور بود تا آنکه الجایتو از دنیا رفت. در این موقع، وزرا و امرای دولت مغول موقعیت را غنیمت شمردند و سید آوی را متهم نمودند با مخالفت این دولت ارتباط دارد و نقشه نامناسبی برای تشکیلات ایلخانی در نظر گرفته است و سرانجام، نیت شوم خود را عملی نمودند و او را به شهادت رسانیدند. (افندی اصفهانی، ۱۴۰۱ ق، ج ۷، ص ۲۶)

قاضی احمد قمی، مورخ عصر صفوی نوشته است:

برنامه خدابنده درباره ترویج و نشر مذهب امامیه در بعضی شهرها پیش رفت؛ اما اهالی اصفهان به قدم ممانعت پیش آمده و قبول نمی کردند؛ تا آنکه سلطان در ۷۱۰ هجری جمع کثیری از قوای خود را به آنجا فرستاد تا جماعت متمرّدان را تأدیب نماید و از آن جمله، مولانا نظام‌الدین ابواسحاق را که از افراد متعصب در مذهب عامه بود، دستگیر کرده و وقتی خواستند او را به مرکز حکومت الجایتو بیاورند، پادشاه مرحوم گردیده بود. (منشی قمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۶۴)

در مدارک دیگر می‌خوانیم:

سلطان محمد خدابنده در ۷۰۷ قمری فرمان داد سکه و خطابه به اسامی دوازده امام مزین سازند. در بسیار جاها این عقیده (گرایش به تشیع) پیش رفت. از جمله اهالی اصفهان، قبول نمی کردند شیعه گردند. ناگزیر در ۷۱۰ قمری سلطان بیست هزار سوار بدان صوب گسیل داشت تا افراد متمرّد را ادب نمایند. بعد از زحمت بسیار، مقدم ایشان، ملا ابواسحاق را گرفتند و به اردوی شاهی آوردند. در این حال، سرسختی و مقاومت اصفهانیان کاهش پیدا کرد؛ اما چنان که باید به راه نیامدند. (رساله سیرالنبی، مخطوط، برگ ۶۱۲)

بنابراین، از موقعی که الجایتو با هدایت و راهنمایی سید محمد آوی، تشیع را در دولت خود رسمی کرد، صرفاً عده‌ای از امیران این دستگاه، با حرکت سید بنای مخالفت نهادند و خواستند به سلطان، این گونه بفهمانند که قاطبه اهالی تحت قلمرو امپراتوری ایلخان در عراق و ایران، به این گرایش معترض بوده‌اند. این واقعیت حتی در کتاب‌های تاریخی مورّخان متعصب هم آمده است. البته والیان و حاکمان ولایات و ایالات، مرموزانه می‌کوشیده‌اند اهالی نواحی گوناگون عراق و ایران را علیه چنین موضعی تحریک کنند، که موفق نشده‌اند و سلطان تا واپسین لحظات زندگی از عقیده خود و همچنین حمایت از رسمیت تشیع در دولت خویش دست برنداشته تا مرگش فرارسیده است. کارگزاران صاحب نفوذ هم تلاش می‌کرده‌اند علیه سید آوی فضای

مسمومی پدید آورند، که در این مسیر، نقشه آنان عملی می‌گردد.

۲. خواجه‌سعدالدین محمد آوی، کارگزاری دانشور و شیعی بود که الجایتو در امور وزارت، خواجه‌رشیدالدین طیب را با وی شریک کرده بود. با وجود آنکه عموم مردم از نفعات خیرات و مبرات این بزرگوار مستفید و مستفیض بودند، عده‌ای رجال درباری و ارکان دولت ایلخانی همچون قاضی صابن‌الدین سمنانی، شیخ‌المشایخ محمود، سیدقطب‌الدین و معین‌الدین، علیه او متفق گردیدند و به کارشکنی درباره مقام و موقعیتش پرداختند و سلطان مغول را درباره ایشان متغیر نمودند و زمینه‌های قتل این وزیر خردمند، باکفایت و نیکخواه را همراه نایبانش، از جمله سیدمحمد تاج‌الدین آوی فراهم آوردند. (فیض، ۱۳۴۹ش، ج ۱، ص ۳۶۵)

عبدالله بن فضل‌الله شیرازی، معروف به وصاف‌الحضره، که معاصر سلطان‌محمد خدابنده بوده، این ماجرا را به گونه‌ای دیگر گزارش کرده است:

در ۷۰۵ق، جمعی به سعایت پرداختند و با دولت مخدومان بزرگ، رشیدالدین و سعدالدین، آشکارا مخالفت کردند؛ لکن سوءنیت آنان بر پادشاه معلوم گردید و فرمان داد تا برخی مخالفان را به قتل آوردند و آن دو وزیر را به الطاف خود بنواخت. (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸ش، ص ۲۱۴)

منبع دیگری این رویداد را به نحو دیگری بیان کرده است:

بین دو وزیر یعنی رشیدالدین و سعدالدین آوی در دیدگاه‌ها و چگونگی اداره دولت مغولی، اختلافاتی به وجود آمد و خواجه‌رشیدالدین، تصمیم گرفت مقبولیت رقیب و همکار خود را نزد الجایتو مخدوش نماید و سعایت‌های مداوم و مکرر وی نزد خدابنده، باعث گردید سعدالدین مورد خشم و نفرت ایلخان مغول قرار گیرد و سرانجام، از میان برداشته شود (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۱۸-۳۲۰).

با قتل وی در قریه محول بغداد، تاج‌الدین آوی هم از صحنه سیاسی - اجتماعی حذف گردید.

۳. تاج‌الدین علیشاه تبریزی گیلانی، از فضل و سواد بهره‌ای نداشت و حتی

نمی‌توانست چیزی بنویسد؛ اما مرد زیرک، زرنگ و حيله‌گری بود و در ضمن معاملات تجاری، با غالب اعیان و امیران مغولی در رفت‌وآمد بود و رفته‌رفته مورد توجه اولجایتو قرار گرفت. خواجه‌سعدالدین آوی از نفوذ این بازرگان بوقلمون‌صفت در درباره مغولی نگران گردید و درصدد برآمد او را از خدمت خداینده مغولی دور سازد و با چنین قصدی، وی را روانه بغداد کرد. علیشاه در عراق، مراکز تولید منسوجات را سامان داد و چون شاه به بغداد آمد، مقداری از پارچه‌های نفیس را به الجاتیو هدیه کرد. از این زمان، علیشاه مقرب دربار گردید و موقعی که اردوی شاهی به سلطانیه رسید، بازاری در این شهر ساخت و در عمران ابنیه آن کوشید. خداینده که به آبادانی این دیار توجه داشت، افزون‌تر از گذشته وی را مورد نوازش قرار داد.

خواجه‌سعدالدین آوی قمی، ظاهرگرایی، رفتارهای دوگانه و حيله‌های علیشاه را برنمی‌تابید و کوشید این جرثومه نیرنگ و تزویر را تحقیق و مخدول کند؛ اما برخلاف وی، خواجه‌رشیدالدین، علیشاه را احترام می‌کرد و در تکریمش اهتمام می‌ورزید و همین قضایا اختلاف بین دو وزیر را افزایش داد و در ادامه، رشیدالدین موفق گردید رقیب خود و معاونش سیدتاج‌الدین آوی را از میان بردارد. با قتل وزیر آوی به اشاره رشیدالدین، علیشاه به مقام وزارت رسید و مقرر گردید معاملات دیوانی توسط این مرد محیل صورت گیرد و مسائل مشورتی را خواجه‌رشیدالدین انجام دهد و علیشاه از وی پیروی کند. به‌طور مسلم، رشیدالدین طیب هم نمی‌توانست چنین فرد متظاهر، کم‌مایه و محتال را تحمل کند. سرانجام، منازعات بین این دو آشکار شد. با روی کار آمدن ابوسعید بهادرخان، پس از مرگ الجاتیو، این دو وزیر در منصب خود ابقا شدند؛ ولی مشاجرات آنان شدت یافت و در نهایت، درباریان خواجه‌رشیدالدینِ کاردان و سیاست‌مدار را عزل کردند و او را به قتل رسانیدند. (مستوفی، ۱۳۸۷ش، ص ۶۰۸؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۱؛ قاشانی، ۱۳۴۸ش، ص ۱۶۵؛ حافظ ابرو، ص ۱۱۵-۱۱۹، آیتی، ۱۳۷۲ش، ص ۲۵۵؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۱۹؛ بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۴۷-۲۴۹)

۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی از خانواده‌ای یهودی بود. به همین دلیل، رشیدالدوله خوانده می‌شد و چون اسلام آورد، به رشیدالدین معروف گشت. با این وجود، از گرایش‌های یهودی‌گری دست برنداشت و مخفیانه به حمایت از یهودیان می‌پرداخت و کارگزاران یهودی در دستگاهش مشغول کار بودند. قطب‌الدین شیرازی وقتی شنید رشیدالدین به تفسیر قرآن پرداخته است، گفت: چه خوب است که ما هم تورات را تفسیر کنیم. رشیدالدین، در مقام وزیر پیرو مذهب اهل سنت، در وزارت با سعدالدین آوی شیعه شریک بود و این دو نمی‌توانستند با دو دیدگاه متفاوت، کنار هم به امور کشورداری بپردازند. به علاوه، خواجه سعدالدین آوی در مواقعی گرایش‌های یهودی‌گری رقیب خود را مطرح می‌کرد و با این حربه، علیه وی به افشاگری مشغول بود. از سوی دیگر، رشیدالدین به‌رغم مقامات علمی و فکری و کفایت سیاسی با چنین تعلقی به مرام و آداب یهودیان، وقتی شنید سیدمحمدتاج‌الدین آوی یهودیان را از رفتن به مقبره ذی‌الکفل واقع در حوالی نجف از راه حله، منع کرده و این مکان مورد توجه یهودیان را به کانونی برای عبادت و ذکر مسلمانان مبدل ساخته است، کینه این سید جلیل‌القدر را به دل گرفت و به سعایت از وی نزد سلطان محمد خدابنده پرداخت و عده‌ای را در این طریق با خود همراه کرد. (ابن عماد عکری، ۱۳۹۹ق، ج ۶، ص ۴۴؛ قاشانی، ۱۳۴۸ش، ص ۹۶ و ۱۳۲؛ سمرقندی، ۱۳۶۲ش، ص ۳۳۰؛ بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۴۴ - ۲۴۵)

ابن عنبه نوشته است:

رشیدالدین طیب، وزیر الجایتو به دشمنی با سید بزرگوار ابوالفضل محمد بن مجدالدین آوی ریاست نقیبان عراق و ایران، برخاست و سببش این بود که مزار ذی‌الکفل نبی در روستایی بر ساحل شط‌ناجیه میان حله و کوفه است و یهودیان، مکرر به آنجا می‌رفتند. سید مذکور، یهودیان را از رفتن به آن مکان منع کرد. رشیدالدین با وجود آنکه به ارجمندی مقامش واقف بود، کینه‌اش را به دل گرفت. (ابن عنبه، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۳؛ همو، ۱۳۶۳ش، ص ۱۸۹)

کامل مصطفی شیبی مصری محقق اهل سنت نیز می‌نویسد:

سید تاج‌الدین محمد آوی، که روحانی متعصبی در تشیع بود و امرای مغول را به پذیرش این مذهب مجبور می‌نمود، گذشته از این، یک مکان مقدس یهودیان را در عراق عرب گرفت و به مسجد و محل وعظ و خطابه تبدیل کرد؛ در نتیجه رشیدالدین که معروف بود با یهودیان رابطه دارد، با وی به مخاصمت برخاست. در این میان به اختلاف رشیدالدین و سعدالدین آوی اوج گرفت و با توطئه او، این وزیر شیعی و به دنبالش تاج‌الدین آوی کشته شدند. (شیبی، ۱۳۷۴ ش، ص ۷۹)

### چگونگی شهادت

خواجه رشیدالدین که از اقتدار معنوی و سیاسی سید محمد آوی میان کارگزاران دولت الجایتو و همچنین نفوذ اجتماعی وی میان اقشار گوناگون آگاه بود، تصمیم گرفت برای از میان برداشتن وی شیوه‌ای را به کار گیرد که تشنج‌آفرین نباشد. از این رو، رشیدالدین عده‌ای از علویان بغداد و نجف را فراخواند و شکوه‌ها و اعتراضاتی را علیه سید آوی به آنان تلقین کرد و ایشان را تحریص و تشویق نمود تا علیه این نقیب نقبای سادات، فضای سیاسی اجتماعی را آشفته و ملتهب سازند. رفته‌رفته نظر پادشاه را درباره او مشوش ساختند. در نتیجه، سلطان با رشیدالدین، وزیر خود که خود محرک این فتنه و خدعه بود، به مشورت پرداخت او هم اظهار داشت اگر سید تاج‌الدین محمد را به دست علویان عتبات عراق نسپاری، اوضاع آشفته‌ای علیه ایلخان به وجود می‌آید که برطرف‌کردنش ممکن نخواهد بود؛ اما اگر اجازه دهیم آنان وی را مجازات کنند، این فتنه‌ها (که عموماً تصنعی و ساختگی بودند) کاهش می‌یابد و به‌طور مسلم، علویان به ایشان صدمات جانی وارد نخواهند ساخت. سلطان محمد خداپسند که از ورای این نقشه بی‌خبر بود، به این پیشنهاد رضایت داد و چون رشیدالدین موفق شد شاه را با این برنامه همراه سازد، در اندیشه اجرای نقشه خود برای قتل سید آوی و دو فرزندش برآمد. پس میرزا طاهر جلال‌الدین را که از شاکیان و متصف به قساوت بود، احضار

نمود و موضوع قتل آنان را با وی مطرح ساخت و وعده داد که اگر این سه سید را در عراق عرب به قتل رسانی، نقابت و قضاوت این سرزمین به تو اختصاص می‌یابد. نامبرده از ارتکاب این جنایت خونین امتناع کرد و گفت: من هرگز علوی‌نسبی را نکشته‌ام و اکنون نیز این قساوت را مرتکب نخواهم شد و از سرای وزیر بیرون آمد و به حلّه گریخت.

پس از او رشیدالدین وزیر، سیدابی‌الفائز حائری موسوی را که در زمهره ناراضیان از کارنامه سیدشمس‌الدین حسین در عراق بود، به سرایش طلبید و این موضوع را به طمع نقابت و صدارت عراق با وی مطرح کرد. او هم به چنین کار شومی رضایت نداد و راهی حلّه شد. آنگاه خواجه رشیدالدین، جلال‌الدین ابراهیم را که بعد از فوت پدرش عمیدالدین مختار، به خود نزدیک گردانیده و او را برای چنین روزی تربیت کرده بود، فرا خواند و اجرای چنین شرارت و شقاوتی را از وی خواستار شد تا در ازای این سفاکی، نقابت و قضاوت عتبات عراق را به او واگذار کند. نامبرده هم انجام این جنایت خونین را برعهده گرفت. رشیدالدین، سیدمحمد تاج‌الدین و دو پسرش شمس‌الدین حسین و شرف‌الدین علی را تسلیم وی کرد تا آنان را به کناره رودخانه دجله ببرد و خونشان را بریزد. قاضی حنبلی‌ها هم حکم قتل سید آوی و پسرانش را صادر کرد. در این حکم وی تهمت‌هایی را علیه سیدتاج‌الدین مطرح کرده بود تا معترضان را خاموش سازد؛ از جمله آنکه آوی، اموالی از مردم را به نفع خود مصادره کرده و قصد سوء به برخی محارم علویان را داشته و موجب اتلاف نفوس هم گردیده است. حتی دشمنان در نسب و سیادتش تردید به وجود آوردند!

سرانجام، سیدابوالفضل محمد آوی و دو پسرش را در سوم ذی‌قعدة یا سوم ذی‌الحجه ۷۱۱ قمری به ساحل دجله بردند و با ضربات متوالی شمشیر، نخست دو فرزندش و سپس خودش را به طرز فجیعی به شهادت رسانیدند. بعد از قتل او، جهودان و ترسایان و برخی افراد مسلمان که در مذهب خود افراط و تعصب می‌ورزیدند، شادمان گردیدند.



طرفداران فرقه حنبلی، حتی به این وضع اسفبار رضایت ندادند و بدن سید تاج‌الدین را قطعه‌قطعه کردند و مقداری از گوشت آن را به دندان کشیدند و خوردند، موهای سر و محاسنش را کردند و به بهای گزافی به معاندان او فروختند.

هنگامی که سلطان محمد خدابنده از این وقایع موحش و خونین آگاه شد، به شدت خشمگین گردید و دستور داد قاتلان را قصاص کنند؛ اما رشیدالدین، این بار نیز نیرنگ دیگری را به کار گرفت و گفت: به قتل رسانیدن سید آوی و پسرانش، مستند به حکم شرعی قاضی القضاة بوده و عده زیادی برای اجرای این حکم مشارکت داشته‌اند و نمی‌توان قاتل خاصی را قصاص کرد. الجایتو در صدد برآمد قاضی مزبور را به قتل برساند. رشیدالدین، عده‌ای از ارکان دولت را نزد الجایتو فرستاد تا از این قاضی شفاعت کنند. آنان گفتند کشتن قاضی دستگاه ایلخانی، روا نیست و برای سلطانی عدالت پیشه چون محمد خدابنده، ریختن خون چنین شخصی، فجایع و عوارضی ناگوار را به بار می‌آورد. به این ترتیب، سلطان را قانع کردند که قاضی را نکشد؛ اما شاه وی را از مقام قضاوت خلع کرد و دستور داد او را بر درازگوشی نشانیده و در معابر اصلی بغداد بگردانند و تأکید ورزید در آینده، کسی با این تعصبات فرقه‌ای به شغل قضاوت گمارده نشود.

ارادتمندان سید آوی، باقی‌مانده پیکر خونین و متلاشی‌شده او را با تشریفات و عزت خاصی در حفیره، بین عزیزیه و صویزه در مسیر کوت به بغداد واقع در شمال واسط دفن کردند و مرقدی بر مزارش ساختند. این مکان زیارتی با حرم وسیع، صحن جالب و گنبدی فیروزه‌ای به ارتفاع دوازده متر از زیارتگاه‌های مهم شیعیان در عراق به شمار می‌رود. (عوفی، ۱۳۶۱ ش، ج ۱، ص ۱۴۵؛ ابن عنبه، ۱۴۱۷ ق، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ همو، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۸۹؛ مستوفی، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۱؛ فیض، ۱۳۳۰ ش، ج ۲، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ امینی، بی‌تا، ص ۱۲۰؛ سایت ویکی شیعه)

بعد از شهادت علامه سید محمد آوی، تمام مواریث آن عالم به خون خفته را مخالفان تصاحب کردند یا نابود شد. به همین دلیل، به رغم تفحص وافر، اثری مکتوب از این

بزرگوار به دست نیامد. لحن کتاب‌های تاریخی و رجالی که معمولاً افراد متعصب و مخالف نگاشته‌اند، درباره این نقیب نقبای سادات عراق، توأم با بی‌انصافی، آمیخته به انواع تهمت‌ها و اهانت‌ها به ساحت مقدس اوست. عده‌ای نیز اشاعه دادند او به دلیل خلاف‌های مکرر و جرم‌های سنگین، محاکمه و این‌گونه مجازات شد؛ اما مستندات متعددی این دانشمند به خون‌خفته را از لوٹ هرگونه خلاف و آلودگی منزّه می‌دارد و صرفاً اهتمام وی در گسترش تشیع و رسمیت بخشیدن به این مذهب در دربار مغولی، باعث این خصومت‌ها و عنادورزی‌ها گردید و تاج شهادت را بر سرش نهاد. او در زندگی فردی و اجتماعی، این‌گونه بود که در سروده‌ای خودش ترسیم نموده است:

به خدایی که ذوق توحیدش در جهان خوش‌تر از شکر باشد  
که چون من دور باشم از در تو عیشم از زهر تلخ‌تر باشد  
گر تو صاحب‌دلی ز روی وفا بایدت این سخن اثر باشد

(عوفی، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۱۴۵؛ جلالی عزیزیان، ۱۳۷۹ش، ص ۱۶۶)

### غروب سپیده‌گشا

امیران دستگاه مغولی، به زعم باطل خویش می‌پنداشتند با از میان برداشتن خواجه‌سعدالدین و سیدمحمد تاج‌الدین آوی، قادر خواهند بود در فضای جدید، بدون هراس از رقیبی قدرتمند به مقاصد پلید و جاه‌طلبی‌های خویش ادامه دهند؛ اما گذشت زمان، خلاف آن را ثابت کرد و چون بین خواجه‌رشیدالدین و تاج‌الدین علیشاه خصومتی شدید شکل گرفت، الجایتو ناگزیر شد برای جلوگیری از تشنجات ناشی از این کشمکش کارگزاران مزبور، سرزمین تحت سیطره ایلخانی را به دو واحد اداری تقسیم کند و هر بخشی را به یکی از آن دو وزیر واگذارد. الجایتو سال ۷۱۶ق درگذشت و فرزند سیزده‌ساله‌اش ابوسعید، زمام امور را به دست گرفت. در دوران فرمانروایی وی، دشمنان خواجه‌رشیدالدین برای حذف او دست به کار شدند و او را

به مسموم کردن الجایتو متهم کردند و در هفدهم جمادی الاول ۷۱۸ قمری بعد از آنکه فرزند شانزده ساله اش را در مقابل دیدگانش کشتند، پیکر خودش به دست جلاخان مغولی دونیمه گردید. (مشکور، ۱۳۶۳ش، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ ساندرز، ۱۳۷۲ش، ص ۱۴۱)

بعد از این حادثه، تاج‌الدین علیشاه، منحصرأً به منصب وزارت نشست؛ ولی شش سال بعد او نیز مرد. در این حال، ابوسعید وزارت را به دو پسرش سپرد که ناسازگاری بین آن دو، دولت ایلخانی را در توفانی از آشفتگی و پریشانی فرو برد. ناگزیر، این دو از مقام خود معزول و اموالشان مصادره گردید. در ۱۳ ربیع‌الثانی ۷۳۶ق، ابوسعید به دست بغدادخاتون مسموم گردید و با هلاکتش، دوره سلسله ایلخانان مغولی ۲۵ سال بعد از شهادت تاج‌الدین آوی برچیده شد. (چ.آ. بویل، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۳۸۰-۳۸۱، مشکور، ۱۳۶۳ش، ص ۲۳۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ش، ج ۱۴، ص ۲۱۸)

اما درحالی‌که امپراتوری مغولی به سوی انقراض و فروپاشی پیش می‌رفت، از سوی دیگر، سپیده سرزد و آرمان‌های عالی شهید والاگهر، سیدمحمد آوی، رویش شکوهمندی را آغاز کرد و بعد از این سیاهی‌ها و تباهی‌ها برکاتی به همراه آورد:

۱. هرچند ایلخان مغول در امور مسلمانی، از فرقه‌ای به فرقه دیگر می‌گرایید و نبردهای شدید فرقه‌ای برپا بود، این مسئله نتوانست کار یهودیان و مسیحیان را رونق ببخشد و شیعه در این اوضاع و احوال، مسیر ترقی و تعالی را می‌پیمود.

۲. روابط تشکیلات دیوانی و اداری مغولی با اروپا به سردی گرایید. دول غربی در موقعیت جدید، حاضر به اتحاد با ایلخانان نبودند و این روند برای شکوفایی شیعه، زمینه‌های مساعدی فراهم کرد.

۳. برخی پیروان فرقه‌های اسلامی که راه تعصب افراطی، خشونت و عنادورزی را پیش گرفته بودند و برای عملی گردیدن مقاصد مغرضانه خود ناامنی، آشفتگی و تفرقه به وجود می‌آوردند، به شدت تضعیف شدند و به گوشه‌های عزلت خزیدند. (بیانی، ۱۳۸۶ش، ص ۲۳۴-۲۳۵)

۴. مذهب اهل بیت علیهم السلام نه تنها بدون وقفه روبه گسترش نهاد، بلکه در میانه این دوره، موفق گردید با تشکیل دولت‌های محلی چون سربداران خراسان و مرعشیان مازندران و برخی قیام‌های منطقه‌ای، برای حکمرانان مغولی در دسرهای جدی به وجود آورد و زمینه را برای روی کار آمدن تشیع در دوره‌های بعد مهیا زد. حتی یورش‌های وحشیانه امیر تیمور گورکانی هم نتوانست در این مسیر موانعی ایجاد کند. (باحقی، ۱۳۸۳ ش، ج ۲، ص ۶؛ صفا، ۱۳۷۳ ش، ج ۳، ص ۱۵۲-۱۵۳)

### بازماندگان

سید تاج‌الدین محمد آوی با دختر رضی‌الدین محمد آوی، که ملک شرف‌خانم نام داشت، ازدواج کرد. پدر همسر او از بزرگان علما، فقها و محدثان و اعظام مشایخ اجازات و شیوخ روایات و احادیث در قرن هفتم هجری به شمار می‌رود. نسب او به امام سجاده علیه السلام می‌رسد و نیاکانش از آوه برخاسته‌اند؛ ولی از چند نسل قبل از او در نجف اشرف سکنا گزیده بودند. سند استخاره با تسبیح به او منتهی می‌گردد. (خوانساری، ۱۳۹۲ ق، ج ۷، ص ۳۳۹-۳۴۱؛ مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۵؛ قمی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۵۵؛ امین، ۱۴۰۳ ق، ج ۹، ص ۴۰۵؛ حرّ عاملی، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۲۹۸؛ دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۲؛ یاقوت حموی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۷)

محصول این ازدواج، سه فرزند به نام‌های شمس‌الدین حسین، شرف‌الدین علی و نصرت‌ملک می‌باشد. سید شمس‌الدین حسین در زمان حیات پدرش، متولی آستان مقدس حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. وی در این سمت از اقتدار و عزت ویژه‌ای برخوردار بود. (امینی، بی‌تا، ص ۱۲۲؛ فیض، ج ۲، ص ۴۱۰)

ابن بطوطه در رحله خود نوشته است:

نقیب اشراف در عراق، از جانب پادشاه تعیین می‌گردد و او نزد سلطان، مقام رفیعی دارد. در هنگام مسافرت او، تشریفات ویژه‌ای را که برای امیران بزرگ مرسوم است، در حقیقت رعایت می‌کنند و علم‌ها و طب‌ها با او به راه می‌اندازند و بر در خانه‌اش هر

صبح و شام، طبل می کوبند. حاکم شهر جز او نیست و از مردم مالیاتی برای سلطان یا فرد دیگری گرفته نمی‌شود. نقیب اشراف، هنگام مسافرت من به نجف اشرف، نظام‌الدین حسین فرزند تاج‌الدین آوی بود. (ابن بطوطه، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲)

سیدشرف‌الدین علی نیز در عصر اقتدار والدش، متولی آستان مقدس امام حسین علیه السلام در کربلای معلا بود و مقام و منزلتش مورد تکریم کارگزاران حکومتی و اقشار گوناگون از جمله علویان، علما و فقها قرار داشت. این دو سید بزرگوار در برابر چشمان پدر بعد از محاکمه‌ای فرمایشی توسط قاضی حنبلی، در کرانه دجله و در حوالی بغداد به شهادت رسیدند.

از سیدشرف‌الدین علی حسینی آوی، فرزندی خردسال به نام رضی‌الدین محمد باقی ماند که با کمک خویشاوندش، مدتی به حالت اختفا زیست. او بعد از کشته شدن خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، درحالی که به رشد و شکوفایی رسیده بود، در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی حاضر شد و به نیابت از سیدقطب‌الدین ابی‌ذرعۀ شیرازی به سمت نقیب سادات نجف اشرف منصوب گردید و بعد از درگذشت وی، به‌طور مستقل و با اختیارات کامل این مقام را عهده‌دار بود و تا آخر عمر، به عنوان نقیب علویان مشهد علوی در زمینه‌های عمرانی، رفاهی و فرهنگی مشهد غروی و رسیدگی به ساکنان آن، به خصوص سادات، منشأ خدمات ارزشمندی گردید. از سیدرضی‌الدین محمد، چهار پسر به اسامی شمس‌الدین حسین، تاج‌الدین محمد، مجدالدین قاضی و سلیمان باقی ماند که به جز فرزند آخر، بقیه دارای اعقابی گردیدند.

امامزاده علیرضا که بقعه‌اش در شرق مسجد مقدس جمکران واقع شده، از نوادگان سیدمحمد تاج‌الدین آوی بوده، نسبش تا نیایش چنین است: علیرضا فرزند مجدالدین فرزند شرف‌الدین علی فرزند علامه شهید سیدابوالفضل محمد تاج‌الدین آوی. (ابن‌عنه، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ فیض، ۱۳۳۰ش، ج ۲، ص ۴۱۰)

ناصرالشریعه در «تاریخ قم» که علی دوانی آن را تصحیح کرده، امامزاده علیرضا را از

نوادگان حضرت امام کاظم علیه السلام معرفی کرده؛ ولی هنگام ذکر نسب نامه‌اش، سلسله‌اش را تا حسن افطسی آورده است که به حضرت امام سجاد علیه السلام منتهی می‌گردد. در ضمن وی هنگام درج سلسله‌نسب او، دقت لازم را ننموده و برخی واسطه‌ها را از قلم انداخته است. (ناصرالشریعة، ۱۳۵۰ ش، ص ۱۳۳) این خطا به کتاب «قم‌شناسی» (قم‌شناسی، ۱۳۹۰ ش، دفتر اول، ص ۱۳۷) و همچنین کتاب «افتخارآفرینان استان مرکزی» (نعیمی، ۱۳۵۸ ش، ج ۲، ص ۱۴۶) نیز راه یافته است.

امامزاده سیدمعصوم که بقعه و مزارش در انتهای خیابان توحید (نیروگاه) قم واقع شده، از احفاد تاج‌الدین محمد آوی بوده، نسبش این‌گونه است: سیدمعصوم فرزند تاج‌الدین محمد فرزند شرف‌الدین علی فرزند سید آوی مذکور. منابعی که به معرفی وی پرداخته‌اند، او را از ذراری امام زین‌العابدین علیه السلام دانسته‌اند. (فیض، ۱۳۴۹ ش، ج ۲، ص ۱۴۶؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۳۵ ش، ج ۲، ص ۱۰۳)

این خاندان، خویشاوندانی هم داشته‌اند؛ از جمله آنان، علی‌العالم فرزند ابی‌الحسین زین‌الدین فخرالشرف ابوعلی خداهشاهی (خدشاه از توابع جوین است) که فرزندان و احفادی هم داشته است و همچنین امیر جلیل‌الدین عزالدین طالب و برادرش عمادالدین ناصر، فرزندان رکن‌الدین ابی‌طالب محمد بن محمد، این دو سید بزرگوار به‌غایت معتبر و صاحب‌جاه و امارت بوده‌اند و در دولت سلطان محمد خداپسنده، مشغول فعالیت‌های اداری و دیوانی گردیدند. سیدعزالدین طالب به خون‌خواهی علامه سیدمحمد تاج‌الدین آوی و فرزنداش، رشیدالدین طیب را قصاص کرد. (ابن‌عنه، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۸۸-۱۸۹ و ص ۱۹۵؛ قمی، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲).

اعقاب این خاندان تا قرن یازدهم هجری در عصر صفویه، در عتبات عراق، به ویژه در نجف اشرف سرشناس بوده‌اند. در مشهد غروی علوی و خزانه بارگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، بخشی از موقوفات این طایفه از سادات حسینی افطسی آوی، نگاهداری می‌شود. (نعیمی، ۱۳۵۸ ش، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۶)

## فهرست منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۸ق)، الذریعه الى تصانیف الشیعه، قم، اسماعیلیان.
۲. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، (۱۳۷۲ش)، الحقایق الراهنه فی المائة الثامنه، طبقات اعلام الشیعه، تحقیق ولده علی نقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران.
۳. آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲ش) تحریر تاریخ و صاف، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. ابن بابویه رازی، علی بن عبیدالله (۱۳۶۶ش)، فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفهم، تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارموی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۵. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۰ش)، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، آگاه.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۴ش)، العبر و دیوان المبتدا و الخبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. ابن عماد عکری، عبدالحی بن احمد (۱۳۹۹ق)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، دارالفکر.
۸. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد (۱۳۶۳ش)، الفصول الفخریه، به اهتمام سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد (۱۴۱۷ق)، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انصاریان.
۱۰. ابن فهد، محمد بن محمد (۱۴۰۴ق)، اتحاف الوری، تحقیق فهیم محمد شلتوت، مکه مکرمه، جامعه ام القری.
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۳۹۷ق)، البداية و النهایه، بیروت، دارالمعارف.
۱۲. اشمیتکه، زابین (۱۳۸۸ش)، اندیشه‌های کلامی علامه حلّی، ترجمه احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۱۳. اصغریان جدی، احمد (۱۳۶۳ش)، کلیاتى درباره معماری گنبد سلطانیه در معماری ایران، به کوشش آسیه جوادی، تهران، مجرد.

۱۴. افلاکی عارفی، احمد (۱۳۶۲ش)، مناقب العارفین، با حواشی و تعلیقات تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب.
۱۵. افندی اصفهانی، میرزاعبدالله بن عیسی (۱۴۰۱ق)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به کوشش سیداحمد حسینی اشکوری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۶. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶ش)، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران، نشر نامک.
۱۷. الجایتو، سلطان محمد خدابنده (۱۳۵۲ش)، «رساله فواید الجایتو»، به کوشش یونس رحیم‌لو، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۱۰۶، ص ۱۴۰ - ۱۵۱.
۱۸. امانی، محمدحسن (۱۳۷۳ش)، علامه حلی رایت ولایت، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۹. امین، سیدمحسن (۱۴۰۳ق)، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۲۰. امینی، عبدالحسین (بی تا)، شهداءالفضیله، قم، شهاب.
۲۱. بابائی حائری، سعید (۱۳۷۶ش)، نجف اشرف بارگاه نور، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۲. بخاری، احمد بن محمد (۱۳۸۱ق)، سزلسله العلویه، قدیم به و علق علیه سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف اشرف، مطبعة الحیدریه.
۲۳. برقعی قمی، سیدعلی اکبر (۱۳۸۴ش)، راهنمای دانشوران در ضبط نام‌ها، نسب‌ها و نسبت‌ها، توضیحات و پاورقی سیدمحمدباقر برقعی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. بویل. جآ (۱۳۷۱ش)، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، تهران، امیرکبیر.
۲۵. بیانی، شیرین (۱۳۸۶ش)، مغولان و حکومت ایلخانان در ایران، تهران، سمت.
۲۶. بیهقی، علی بن زید (۱۴۱۰ق)، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، به کوشش سیدمهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۷. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی (۱۳۷۸ش)، بناهای آرامگاهی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۸. جعفریان، رسول (۱۳۸۷ش)، مقالات تاریخی (ج ۱۰)، قم، دلیل ما.
۲۹. جلالی عزیزیان، حسن (۱۳۷۹ش)، آوه دومین کانون تشیع در ایران، مشهد، بنیاد پژوهش‌های



آستان قدس رضوی.

۳۰. جمعی از نویسندگان، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (۱۳۶۸ش)، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۳۱. جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم (۱۳۶۶ش)، شدّالآزار فی حط الاوزار عن زوار المزار، به تصحیح و تحشیه علامه محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، شیراز، نوید.
۳۲. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۵۰ش)، ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خانابا بیانی، تهران، انجمن آثار ملی.
۳۳. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۲ش)، زبده التواریخ، تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۴. حدود العالم من المشرق الی المغرب (تألیف گردیده به سال ۳۷۲ق، مؤلف ناشناخته) (۱۳۶۲ش / ۱۴۰۲ق)، تهران، طهوری.
۳۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۳۹۱ق)، وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۳۶۲ش)، امل الآمل، به کوشش سیداحمد حسینی اشکوری، تهران، دارالکتب الاسلامی.
۳۷. حمیدی، سیدجعفر (۱۳۶۶ش)، وزیرکُشان، تهران، نسل دانش.
۳۸. خالقی، محمدهادی (۱۳۸۷ش)، دیوان نقابت، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۹. خلیلی، جعفر (۱۴۰۷ق)، موسوعة العتبات المقدسه، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۴۰. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۳۳ش)، تاریخ حبیب‌السیر، تهران، خیام.
۴۱. خوانساری، محمدباقر، (۱۳۹۲ق)، روضات الجناب، قم، اسماعیلیان.
۴۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷ش)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
۴۳. رازی قزوینی، عبدالجلیل (۱۳۹۰ش)، بعضی مطالب النواصب فی نقص بعض فضائح الروافض معروف به نقض، تصحیح میرجلال‌الدین محدث ارموی، به کوشش محمدحسین درایتی، قم، دارالحديث با همکاری کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۴۴. رحیمی، احمد (۱۳۳۹ش)، گنجینه دانشوران، قم، چاپخانه قم.
۴۵. رساله سیرالنبی (مخطوط)، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ش ۳۰۰۸.
۴۶. رضایی، حمید (۱۳۸۴ش)، نقبای قم، قم، زائر.
۴۷. رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم (۱۳۵۲ش)، آثار ملی اصفهان، تهران، انجمن آثار ملی.
۴۸. ساندرز، جج (۱۳۷۲ش)، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر.
۴۹. سمرقندی، دولتشاه بن بختیشاه (۱۳۶۲ش)، تذکرة الشعراء، به همت محمد رضانی، تهران، پدیده خاور.
۵۰. سیدکباری، سیدعلیرضا (۱۳۷۸ش)، حوزه‌های علمیه شیعه در گستره جهان، تهران، امیرکبیر.
۵۱. شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳ش)، مجمع الانساب فی التواریخ (جامع الانساب)، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
۵۲. شمس‌الدین آملی، محمد بن محمود (۱۳۷۷ش)، نفایس الفنون فی عرائس العیون، به اهتمام ابوالحسن شعرانی، تهران، بی‌نا.
۵۳. شوشتری، نورالله بن شریف‌الدین (۱۳۵۴ش)، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه.
۵۴. شیبی، کامل مصطفی (۱۳۷۴ش)، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاواتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر.
۵۵. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، عیون اخبارالرضا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵۶. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳ش)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس و مجید.
۵۷. صلواتی، عبدالله (۱۳۹۰ش)، خواجه پژوهی، تهران، خانه کتاب.
۵۸. طبری، محمدعلی (عمادالدین آذرمان) (۱۳۷۲ش)، زیده‌الآثار، تهران، امیرکبیر.
۵۹. عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام (۱۳۶۴ش)، آثارالوزراء، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، اطلاعات.
۶۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۴ق)، ارشاد الازدهان الی احکام الایمان، با مقدمه فارس حسون، قم، بی‌نا.
۶۱. عوفی، محمد (۱۳۶۱ش)، لباب الالباب، تهران، کتابفروشی فخر رازی.

۶۲. فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۷۷ش)، مهاجرت علمای شیعه به لبنان، تهران، امیرکبیر.
۶۳. فیض، عباس (۱۳۳۰ش)، خلاصه‌المقال فی احوال الائمة و الآل، قم، چاپخانه قم.
۶۴. فیض، عباس (۱۳۴۹ش)، گنجینه آثار قم، قم، مهر استوار.
۶۵. قاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۸ش)، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶۶. قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷ش)، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران، نشر گسترده.
۶۷. قمی، عباس (۱۳۶۳ش)، هدیه الاحیاب، تهران، امیرکبیر.
۶۸. قمی، عباس (۱۳۷۴ش)، سفینه البحار، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۶۹. قمی، عباس (۱۳۸۷ش)، فوائد الرضویه، به کوشش ناصر باقری بیدهندی، قم، بوستان کتاب.
۷۰. قمی، عباس (۱۳۸۷ش)، منتهی الآمال، قم، هجرت.
۷۱. کاتب یزدی، احمد بن حسین (۱۳۵۷ش)، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
۷۲. کرین، هانری (۱۳۷۱ش)، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، امیرکبیر.
۷۳. کمونه حسینی، سید عبدالرزاق (۱۳۸۸ق)، موارد الانحاف فی نقباء الاشراف، نجف اشرف، مطبعة الاداب.
۷۴. گدار، آندره و دیگران (۱۳۷۱ش)، آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سروقده مقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۷۵. گروه، رنه (۱۳۶۸ش)، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷۶. گروهی از نویسندگان، دائرةالمعارف تشیع (۱۳۸۳ش)، زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی [و دیگران]، تهران، نشر سعید محبی.
۷۷. گلی زواره، غلامرضا (۱۳۹۶ش)، «مبلغ توانا»، ماهنامه مبلغان، سال نوزدهم، شماره ۲۲۱، ربیع الاول ۱۴۳۹ق، ص ۱۱۱ - ۱۱۸.

۷۸. گلی زواره، غلامرضا (۱۳۷۶ش)، کوفه پایگاه شیعیان، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۷۹. ماوردی، علی بن محمد (بی تا)، الاحکام السلطانیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۸۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸۱. مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۷۴)، ریحانة الادب، تهران، خیام.
۸۲. مدرس رضوی، سیدمحمدتقی (۱۳۵۴ش)، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۸۳. مدرسی زنجان، محمد (۱۳۶۳ش)، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، امیرکبیر.
۸۴. مدرسی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۳۵ش)، تربت پاکان، قم، مؤلف.
۸۵. مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۸ش)، مسایل عصر ایلخانی، تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۸۶. مرکز قم پژوهی (۱۳۹۰ش)، قم شناسی، قم، نور مطاف.
۸۷. مستوفی، حمدالله (۱۳۸۷ش)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
۸۸. مشکوتی، نصرت‌الله (۱۳۴۹ش)، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
۸۹. مشکور، محمدجواد (۱۳۶۳ش)، تاریخ ایران زمین، تهران، اشراقی.
۹۰. ملک مکان، حمید و دیگران (۱۳۸۹ش)، تشیع در عراق در قرون نخستین، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
۹۱. منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۶۳ش)، خلاصة التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
۹۲. میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۸۰ش)، تاریخ روضة الصفای سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر.
۹۳. ناصرالشریعه، محمدحسین (۱۳۵۰ش)، تاریخ قم، با مقدمه تعلیقات و اضافات علی دوانی، قم، دارالفکر.

۹۴. نشریه موزه آذربایجان تبریز، شماره پنجم، سال ۱۳۵۰ش.
۹۵. نعیمی، داود، (۱۳۵۸ش)، افتخارآفرینان استان مرکزی، قم، کومه.
۹۶. نوری، میرزاحسین (۱۴۰۷ق)، خاتمه مستدرک الوسائل، قم، آل‌البیت.
۹۷. وصاف الحضرة، عبدالله بن فضل‌الله (۱۳۳۸ش)، تاریخ وصاف الحضرة، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران، کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریز.
۹۸. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸ش)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، امیرکبیر.
۹۹. هنرفر، لطف‌الله (۱۳۴۴ش)، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، ثقفی.
۱۰۰. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۳ش)، تاریخ ادبیات ایران، تهران، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
۱۰۱. یارشاطر، احسان، دانشنامه ایران و اسلام (۱۳۵۴)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰۲. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۶۲ش)، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، امیرکبیر.

## سایت‌ها

۱. ویکی‌پدیا (۱۳۹۱ش)، دانشنامه قابل دسترسی در شبکه اینترنت.
۲. ویکی‌شيعه (ویرایش ۱۳۹۶ش)، شبکه بین‌المللی اطلاعات مجازی.
۳. سایت مرکز آمار ایران (آبان ۱۳۹۵)، قابل مشاهده در شبکه اینترنت.